



تابستان ۱۳۵۵

ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دژمندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (ع) - پاساژ شهرام، طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۲۲

پراکسیس انسان ساز است

پراکسیس = عمل، پراگماتیسم = اصالت عمل

قسمت اول - پراکسیس

در بحث قبلی (دیاکتیکا سلامی؟ کورباوش؟) به این نتیجه رسیدیم که انسان یک موجود دیالکتیکی است و وجودش آینه‌ای از تضاد هاست و برای اساس او هر لحظه در تذبذب و نوسان بین دو "انتخاب" است. دو انتخاب متضاد که ریشه در تضادهای وجودی وی دارند. آزادی اراده و عملکرد انسان در رسته های مختلف و گاه متضاد (مثل محور و تقوی)، بزرگی بی است که در مقابل تمام آفرینش، به او اصالت، ارزش و برتری می بخشد. و این سخن، معنای اومانیزم (انسان گرایی) از دیدگاه قرآن است. در ادامه این بحث باید به بررسی این موضوع پرداخت که آیا آزادی عملکرد انسان، به تنهایی قادر است که او را سازد و استعدادهای نهفته وجودش را در جهت کمال و رشد باندگی شکوفا ساخته و به قله خامخ انسانیتش برساند و به عبارت دیگر، آیا

عملکرد انسان در مقابل "خود وی" اصالت دارد و یا نه؟

انسان، گاه به بعضی پدیده ها، وقایع، شخصیت ها، ... اصالت میدهد و آنها را مطلق میکند و در نتیجه، خود را و شخصیت خود را فراپوش کرده و از اصالت می اندازد. چنین انسانی، تا زمانی که به خویش خویش باز نگردد "من" فراپوش شده، خویش را دوباره باز نیابد، نخواهد توانست از مطلق گرای و اصالت دادن به چیزهایی که باعث خود فراپوشی او میگردد، نجات یابد.

در این رابطه، یکی از مهم ترین عواملی که انسانها را از شخصیت خویش خالی کرده و سبب میشود تا در جریان روزمرگی ها، خود را کم کند - اصالت دادن به "عمل" است. انسانی که برای "عمل"، ارزش مطلق قائل میشود و معتقد است که استانداردها و ملاکهای حرکت خویش را در جریان "عمل" است که می تواند بدست آورد، به نوعی پراگماتیسم (عمل بقیه در رصفحه ۲)

در مقطع کنونی چه باید کرد؟ و از کجا باید آغاز نمود؟

۱- چه باید کرد؟

امروز که ملت ما دوران جبری شبهه بعد از انقلاب را میگذرانند، به تدریج با این واقعیت تلخ روبرو میشود که انقلاب نتوانسته است انتظارات او را برآورده سازد. مردم ما خصوصاً نسل جوان ما، انقلاب را خط پایانی فرض میکردند بر تمام بدبختی ها، ستمها، تضادهای، بی عدالتی ها، حق کشی ها و نا مردمیهای که سالها برانسان می رفته است. و به همین دلیل، تمام امیدها و آرزوها و آرمانهایشان را تا قبل از آن میدیدند. و در ذهن خویش، از آن اسطوره های ساخته بودند که تجلی تمام ایده آلهایشان بود. می گفتند: فردا که پیروز شدیم، و نظام ستم و استثمار بنجاه ساله را فرو برنجیم، به تمام ایده آلهای مکتبی خویش، جامعه عمل خواهیم نوشتند. اساس جامعه توحیدی ایده آل را بی ریزی خواهیم کرد و جامعه ای آزاد و مسئول و آگاه خواهیم ساخت که در آن، ارضی گونه ستم و استثمار و تبعیض اثری نباشد و ملاک برتری و امتیاز هر کس، میزان تقوا، شجاعت، جهادش و عملش باشد، نه لباسش، مقامش و پولش.

دیگر کسی را به خاطر عقایدش به بند نمی کشیم و به همه کس، این امکان را میدهم که عقاید و نظرات خویش را آزادانه بیان کند. سرمایه داری را، که همچون غده ای چرکین تمام اندام جامعه ما را به نابودی قطعی تهدید میکند، از بین خواهیم برد و نظام اقتصادی اسلام را که مبتنی بر عدالت اجتماعی است برقرار خواهیم ساخت.

دیگر نخواهیم گذاشت، غده ای مدود، عقاید خویش را بر دیگران تحمیل کنند و هر گونه مخالفتی را در نطفه خفه سازند، و دیگر اجازه نخواهیم داد که قلیتی ممتاز، صاحب پول و زور شوند و اکثریتی محروم از ابتدایی ترین مواهب زندگی بی بهره بمانند. دیگر کسی نخواهد توانست که بنام مذهب و اسلام، حقوق مستضعفین را پایمال سازد و سرمایه داری و کثرت را تبلیغ نماید.

و بالاخره همان جامعه ای را که به ما ۲۳ ساله خوش و یاران پاکبازش ساخت و برای آینده گان به ارث گذارد، خواهیم ساخت و راه او را که پس از وی ناپیموده ماند، ادامه خواهیم داد. آری! اینها ایده آلها، امیدها و آرزوهای بودند که این نسل نوحاشه، در چهره این انقلاب و در وجود این مکتب (اسلام) می دید و تمام توانش را بکار گرفت تا با پیروزی بر استبداد حاکم و کوتاه کردن دست امپریالیسم، بدانها دست یابد.

اما امروز ... امروز می بیند که آن اسطوره ای را که از انقلاب ساخته بود، در حال فروپاشی است و این انقلاب آنگونه که او تصور میکرد نمی تواند تلخو خواسته های مکتبی اش باشد. آگاهی امید و انتظار خوش را رو به ویرانی می بیند و احساس می کند که نه تنها ایده لبایش تحقق نیافته اند، بلکه ریز بروز دارند دور تر دست نیافتنی تر میشوند. می بیند که باز هم - اقلیتی ممتاز صاحب کلیات، تمام شریانی حیاتی اقتصاد و فرهنگ و سیاست و مذهب و ... همه چیز او را در انحصار خویش گرفته اند و امکان رشد آزادانه، اکثریت محروم و مستضعف را ناممکن ساخته اند.

می بیند که همچون گذشته، اما بگوئی دیگر، مذهب در اختیار قدرت حاکم قرار گرفته و توجیه گرا اعمال او شده است، و اما آن چیزی که بنام مذهب و اسلام و تشیع بر مردم حاکم گشته است، باز هم آن چیزی نیست که او بدانشال بود چرا که دین اسلام و این تشیع را به تشیع صفوی نزدیکتر می بیند تا به تشیع علوی و این، واقعیت تلخی

در مورد دوران شبهه پس از انقلاب، به مقدمه کتاب "دشنام مردم کباند و دوستان آنان کدام؟" مراجعه شود. بقیه در رصفحه ۶

هشدارهای آرامش قبل از طوفان

قسمت دوم تحلیلی از منطقه سیستان - بلوچستان

عالم بوند پیشگامان مردمی با مستضعفین

در قسمت اول تحلیل اوضاع عمومی منطقه سیستان - بلوچستان، اوضاع جغرافیایی سیستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و امکانات بالقوه منطقه را جهت کشاورزی و نیاهای آنرا که اساسی ترینش "آب" بود مطرح ساختیم و پیشنهادهای خود را نسبت به رفع بی آبی منطقه جهت رشد کشاورزی ارائه نمودیم. در آن قسمت اساسی ترین راههای باور این انقلاب را به خلق غرق در فقر و محرومیت را بیان ساختیم و راجع آن توده های مستعبد را برای مدعیانی که خود را مدافع حقوق خلقهای مستعبد می دانند، تبیین نمودیم. اگر چه از آن زمان انتظار انجام آنرا نداریم اما انسان حجبی بود که مردمی بودن خود را به اثبات رسانند و گرسنه، حجاب مردمی از چهره کربه ضد خلقیشان خواهیم درید و در پیشگاه توده های مستعبدی که چشم امید بدانان دوخته اند و سواشان خواهیم ساخت. این، طبیعی است که نه خلق محروم و گرسنه ما از حقش در خواهد گذشت نه ما از روشنگری معایق و امتیازات انحراف دست خواهیم شست، چرا که آنچه ما را با توده های مستضعف پیوند میدهد شناختی است که از حقوق حقیقتان داریم و آگاهی که از دشمنان در کمین نشسته ان، و بالاخره تعهد و رسالتی که در حقاق حقوقشان بدوشمان نهاده اند. به مبنای همین تعهد و رسالت است که خود را موظف میدانیم که پیوسته از پای نشینیم و توده ها را خود آگاه ساخته، به رهبری خود حاکمیت بر سرخوش خورشید نشان سازیم. چه آنکه امروز خلقها بدست فروموشی سیرده شده اند و در تارهای منگونی شک و شبهه محصور مانده اند، و قدرتمندان بر ویرانه هایشان به تصمیم نشسته اند و خبرگانشان به تصویب!

امیدمان در این راه بر فراز و نشیب بر اینست که دیگر مدعیانی

... اشاره به سخن امام در خطبه "عشق" و "ماخذ الله علی العلماء ... علی غارها" بقیه در رصفحه ۵

هشدار به آنان که خود می اندیشند و از اندیشیدن دیگران نمی هراسند

چرا با آزادی به سبزی بر خاسته اید؟ چرا خود را مبلغ و حامی اسلام جلوه می دهید و در عین حال، آزادیهای خدا دادی انسان را از او سلب می کنید و اختناق و خفقان را جایگزین می سازید؟! چرا اگر خود را مومن به حقانیت اسلام و حامی آن میدانید، از بیان آزادانه افکار و عقاید، وحشت و هراس دارید؟! مردم را از بررسی عقاید مختلف بر حذر میدارید؟! مگر نه اینست که افکار و عقاید در تزامن و برخورد است که رشد می کند؟

چرا نمی پذیرید که حاکمیت اختناق، معرف مظلومیت گروهی، و ظلمت گروهی دیگر است و آیا مگر جز اینست که مظلومیت، قاطع ترین حربه است در دست مظلوم؟! چرا نمی گذارید دیگران سختشان را بگویند و از سخن گفتن آنان اینقدر میهراسید؟ مگر جز این است که حیات مکتبی در اختناق است. همانگونه که اسلام در زمان رضا خان و فرزند ناخلفش، اینگونه بود؟! چرا می خواهید "منی" را قبل از "عرفات" و "مشعر" انجام دهید و تازه، قربانی شما نیز در "منی"، تمام دستاوردهای ارزنده فکری و مکتبی انسانها باشد؟!!

چرا اینچنین از دیدن افکار و عقاید مخالف بر خود می لرزید و بوخت می افتید؟! مگر این امام صادق (ع)، امام راستین امت نبود که پس از دیدار با "ابی العلاء" معری که عقاید مادی و ضد خدایی داشت میگوید:

"لا یقته و رایت الناس فی رجل والذهر فی ساعه ولا فی داری! - ابی العلاء! ملاقات نمودم و آنگونه بود که تمام بشریت را در چهره او دیدم، و همه روزگار و ابدیت را در ساعتی، و بهنه زمین را در خانقاه یافتم!!" آها هنوز هم ادعای شیعه امام صادق بودن را دارید؟! بقیه در رصفحه ۹

بقية رصفحه ١

به مرحله، "الف" جهاں بسی نوحدی"
دھد. چرا کہ اگر اسانہا به مران هستی و
بقیہ منجہ

نظامات حاکم بر پدیده های نبرد و درک کند که کل آفرینش رود خروشان است که بدون وقفه سوی مقصدی هین که همان اقبابوس وجود است روان است. اس احساس درشان رنده معنود که آنها هم باید به اس حراش هماهنگ سپردند و حرکتی همدرد را دنبال کند. و سراسر دیگر احتیاجی به ایدئولوژی پیدا نخواهد کرد.

درحاشیه تفاوت بین "جهان بینی" و "ایدئولوژی" باید گفت که جهان بینی، مجموعه ای از "تعارف" است، اما ایدئولوژی، مجموعه ای از "تکالیف، جهان بینی، "فرضیه" است اما ایدئولوژی "فرضیه". "جهان بینی، "شناخت" است و ایدئولوژی "نقد". شناخت، عبارتست از وجهی، بی طرفانه و ابغالی که فکر، در کشف و فهم و تصور یک واقعیت خارجی، بی نقایع، عبارتست از ارزشیابی همان واقعیت خارجی بر مبنای یک چسبگری فکری. ساراسن، شناخت با جهان بینی، از "انجمن هست" یک واقعیت خارجی سخن می گوید و نقد یا ایدئولوژی، از "انجمن باید باشد" آن.

جهان بینی، شناختی است که حاصل تلقی بی طرفانه انسان از هستی است و ایدئولوژی، تعبیر و تکلیف و تبیین نمودن جهت حرکت براساس انسان است تا با طی رودهای مختلف، یک سری استکالی را هفا با تمام هستی در پیش گیرد. و با تلقی خوش از جهان، انطای عملی پیدا کند. پس از طی هر روند است که گرایش تلاش و فعالیتها و بصورت "تزک" در وجودش تبارز می یابد.

در تحلیل سوره "ماعتن"، در کتاب "دشمنان مردم کباندن... ۴۰۰" این ساله را عنوان نمودم که "مکتب" عبارتست از مجموعه "جهان بینی" و "ایدئولوژی"، و از آنجا که "فران"، تئوری تدوین یافته، مکتب اسلام است، بنابراین هر کدام از آیات آن را که در نظر بگیریم یا بیان کنند، ایدئولوژی است و با جهان بینی، مثلا "آیات نظیر "واقم الصلوة... ۴۰۰"، "کتب علیکم الصیام... ۴۰۰"، "کتب علیکم القتال... ۴۰۰"، "اقربوا الله قربة" ص... ۴۰۰" بهایگر ایدئولوژی اسلام است چرا که بکری تکالیف و چه باید کردها و چه نباید کردها را مشخص میکند. و هم چنین آیات نظیر: "الذی جعل لكم الارض فراشا" و "والله بئاء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا" و "لکم... ۴۰۰"، "الله الذی خلق کل شیء من ماء... ۴۰۰"، "الذی احسن کل شیء خلقه... ۴۰۰" و "و زینا الله الدنيا بزینة الکواکب... ۴۰۰" و... با جهان بینی توحیدی است زیرا فرماندهی و نظام آفرینش را در خلال بکری از تعاریف، برای انسانها مشخص می نماید.

این نکته را نیز باید دانست که جهان بینی و ایدئولوژی در عین ارتباطی که با یکدیگر دارند، هر کدام میتوانند دارای استقلال هم باشند. به این معنا که ممکن است کسی جهان بینی توحیدی داشته باشد و وحدت حاکم بر هستی را پذیرفته باشد، اما به ایدئولوژی اسلام عمل نکند (مثل برخی از علمای فیزیک و ریاضی حاضر) و با برعکس، کسی به ایدئولوژی اسلامی عمل کند، اما جهان بینی توحیدی نداشته باشد و در حقیقت، عملکردش یک عملکرد سطحی و ظاهری باشد مثل بعضی بوشنی! و مقدس مآبان خودمان.

۲- رابطه "جهان بینی و ایدئولوژی" یا "براکسیس"

آنکون که "جهان بینی"، "ایدئولوژی" و "رابطه" بین این دو را شناختیم و دانستیم که "جهان بینی"، اساس حرکت به مرحله ای "انیا" را تشکیل میدهد. و هم چنین دانستیم که ایمان به یک "جهان بینی"، و حرکت براساس آن، به "بودن" انسان مفهوم می بخشد و اصولاً حرکت او را جهتدار میکند. باید باین ساله متوجه داشته باشیم که "جهان بینی و ایدئولوژی"، به معنای انتزاعی و ذهنی نیستند و بتوان آنها را مجرد از حرکت انسان و واقعات

زندگی او تعریف یا بررسی کرد. بلکه اساسا در حراش بوشن، تلاش و کوشش بی وقفه خویش در جهت باز شناختن هستی و فایده های حاکم بر آن و روابط بین پدیده های متوج آفرینش است که به این حقیقت می میرسد که: نظامی واحد، فایده مدنی مشخص و ارتباطی را با یک مجموعه "پدیده های هستی حاکم است که آنها را در سیری واحد و در جهت هستی بسوی غایتی مشخص حرکت در آورده است. و ندیکونه است که آنان به جهان بینی توحیدی دست می یابند.

اسان، فطرتا "تمایل به حرکتی همدرد دارد (۲) و بر اساس ضوابط و معیارهایی که در نهاد وی قرار داده شده است به شناخت خود، جهان و رابطه، بین اس دو، میرسد و از آن به فلسفه، وجودی خویش بی برد موهفد حرکت خود را برای خویش مشخص سازد. در حراش بوشن و تلاشی که انسان در این زمینه مکنر میگرداند، به مراحل بالاتری از شناخت هستی و خویشش و نیز رابطه، خود با هستی میرسد و در حقیقت، جهان بینی ایشان گسترش می یابد. این جهان بینی، در یک رابطه متقابل، تلاش و کوشش انسان را جهتدار میکند و به فلسفه، وجودی آنان معنا و مفهوم می بخشد (۳) (۴).

در آیات انسانی سوره "فره" خداوند این ساله را روشن میکند که این کتاب (معهود از "کتاب" جهان آفرینش است که بازتاب آن در ذهن انسان، جهان بینی او را تشکیل میدهد) بدون هیچ شکی، متغیر از هدایت میکند. یعنی که متغیر در حراش عمل جهتدار خواهد بود، به شناخت جهان (کتاب) و در نتیجه، جهان بینی توحیدی میرسد و اس جهان بینی، آنها را به مسیر کمال و رشد باسدگی هدایت میکند: "ذلکما لکتابا لاریب فیهی للمتعین... ۴۰۰" ساراسن، جهان بینی، حاصل تلاش و کوشش همدرد انسان است و ساراسن، انسانها به این جهان بینی، هدف حرکتشان را پیش از پیش برایشان روشن میسازد. و اما، این تلاش و پیوندگی جهتدار، چیزی جز "براکسیس" نیست و در حقیقت باید گفت که جهان بینی، "زائیده" براکسیس است و نیز تبیین کننده به این معنا که از یکسو انسان بدون براکسیس (عمل همدرد) نمی تواند به جهان بینی دست یابد و از طرف دیگر براکسیس، بدون چراغ جهت یابی "جهان بینی" به براکسیسمی حکت (عمل بدون هدف) بدل میشود (۴).

رابطه ایدئولوژی و براکسیس نیز چنین است: انسانها در حراش تلاش فطری جهتدارشان (براکسیس) به یک سری ضوابط و معیارهای دست می یابند که میتوانند براساس آنها، حرکت جهتدارشان را انجام بخشید و متعادل سازند. به این ترتیب، از یکطرف براکسیس، انسانها به ایدئولوژی میرساند و از طرف دیگر، همس ایدئولوژی، به براکسیس انسجام بخشیده و متعادلش میکند. بگونه ای که اگر براکسیس ساند، ایدئولوژی حاصل نمیشود و اگر ایدئولوژی ساند، براکسیس متوقف می یابد و یا به براکسیسم بدل میشود.

در آیه ۶ سوره "عنکبوت" این ساله بیان شده است که ابتدا باید انسانها حرکت کنند و به تلاش برخیزند (براکسیس) تا آنگاه خداوند راههای خویش را (ایدئولوژی) به آنها نشان دهد (و ایدئولوژی جاده فیتنا بینیم سلبا). این بخش قرآن، درست بر عکس پیش ارسطویی است: در فلسفه ارسطو، خداوند باید ابتدا راههای خویش را به انسانها نشان دهد و آنگاه مابین انسانها حرکت شروع به حرکت کنند. در حالیکه در پیش و فلسفه قرآن، درست بر عکس است، یعنی تا انسانها حرکت نکنند و در حراش "تقوی" باز دیده قرآن، خود حاصل عمل و براکسیس است. و متقی کسی است که در حراش براکسیس، به یک سلسله ارزشهای انسانی و مکتبی دست یافته نمود (آن به صورت "تقوی" در وجودی متجلی گشته است. این حقیقت را میتوان در آیات ۷۶۷ عمران ۷۰، توبه ۴۴، توبه ۴۹، هود ۱۱۵ آل عمران و... مشاهده کرد.

نتیجه:

براکسیس فرار میگردند، به راههای خدا خواهند رسید. نتیجه: اس درست است که جهان بینی و ایدئولوژی راهگشای انسان است و به عملکردی حسی مشخص می بخشد. اما این مفاهیم نیز بسویه، خود، بکری ذهنبات استراتیات خدا از زندگی و عمل نیستند، بلکه دفعا "رشد" بر براکسیس دارند و از آن منتج میگردند. پس بر براکسیس، و جهان بینی و ایدئولوژی بکری رابطه وجودی متقابل برقرار است. اگر بر براکسیس ساند آن دو وجود نمی آید و اگر آن دو ساند، بر براکسیس اعتدال نمی یابد. و در آن صورت با متوقف می ماند و با به براکسیسم بدل میشود.

در اینجا اس سؤال مطرح میشود که اگر انسان ها فطرتا "مستغلا" میشوند در اثر براکسیس، به فایده مدنی حاکم بر هستی و مجموعه، چه باید کرد؟ معیارها و ارزشهای عمل و حرکت دست یابند و در حقیقت به جهان بینی توحیدی برسند و بر اساس ضوابط و معیارهایی که کشف می کنند (ایدئولوژی) حرکت خویش را مکنر حکت هستی هفا سازند، پس دیگرچه احتیاجی به پیامبران و رسالت به مرحله ای آنهاست؟

پاسخ اس سؤال را خود قرآن داده است: در آیه ۱۵ سوره "مائده"، خداوند انسانها را به شناخت خویشش واریافتن خود، امر می کند (یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم) چرا که این توجه به خویشش و ارزشهای خود، مستمر می شود. باعث میشود تا انسانها در فراموشی در بر براکسیسم حکت و کشفای که حاصل روزمرگیها و خود فراموشی است، بحالت باسد و خوشتن خویش را در حراش براکسیس سازند، روند دهد. این خودشناسی، و ارزیابی مستمر و همسنگی خود، سبب میشود تا انسان مسیر حقیقی حرکتش را پیدا کند و به عبارت دیگر، هدایت یابد. اینچنین انسانی، با استقلال میرسد و برای خویشش شخصیت قابل میشود چرا که به ارزشهای وجودی خود پی برده و موقعیت خویش را در این جهان دریافتناست و اینا برای، سگر اسر تعینتها و تقلیدهای کورکورانه شده و طعنا گمراهی دیگران و اسر بر براکسیسم دشمنان، دروی تاثیر نخواهد گذاشت، چرا که او سیر خود را تشخیص داده و بر اساس براکسیس سازند، در حال حرکت است (لا یخترکم من ضل اذا اهتدیم).

پس از آن این حقیقت مطرح میشود که همه انسانها، چه آنها که هدایت یافته اند، چه آنها که گمراه شده اند، بسوی خدا در حرکتند با این تفاوت که گروه اول در این مسیر بر اساس براکسیس، خود را می سازند. اما گروه دوم، در براکسیسم غرق شده و خود را باود می کنند (الی الله مرجعکم جمیعا) و اینجاست که خداوند بوسله "انیا"، همه انسانها را نسبت به اعمالنا آگاه میکند (فینبیکم بما کنتم تعملون). پس رسالت پیامبران، بهود آگاهی رساندن انسانها و در این مسیر، هدایت یافتن آنها و در حراش بر براکسیس سازند، فرار گرفتن آنها، طعنا با پیامبران هفا هشتاد و دعوت پیامبران، آنها را بیشتر بهود آگاهی میرساند و آگاهانه تر، در مسیر هدایت و کمال ورشیا بندگی قرار میگردند. و آنانکه اسر بر براکسیسم شده اند، توسط پیام انیا، نسبت به اعمال خود، آگاه میشوند و این خود آگاهی باعث میشود تا عمل زندگی نجات پیدا کند و در مسیر هدایت قرار گیرند.

"یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یخترکم من ضل اذا اهتدیم الی الله مرجعکم جمیعا" فینبیکم بما کنتم تعملون - هان ای گروندگان! بر شما باد نشتان! در صورتیکه هدایت یابید (یعنی اگر به خوشتن بپردازید و نفس خود را باز یابید) گمراهی گمراهان، زبانی به شما نمیرساند. بارگشت همنی شما به شما به سوی خداست پس شما را نسبت به اعمالنا خود آگاهی میرساند. پس، دانستن کمرالسالتاساسی انیا، تبدیل براکسیسم انسانها به براکسیس است، یعنی خود آگاهی

رسایند آنها! پیامبران، اس رسالت خویش را توسط "دگر" به انجام میرسانند اما دگر چیست؟ دگر، دارای یک معای ایدئولوژیک است چرا که خداوند، قرآن را عبارت از دگر دانسته (انما نحن نزلنا الذکر و انما له لحافون) و حتی وضعه پیامبر را نیز دگر مژاند (انما انت ذکری).

دگر، عبارتست از یادآوری، بسا برای پیامبران الهی، جز نراهی برای انسانها نمی آید، بلکه معنوت میشود تا تمام ارزشهای خدای را در سدا انسان بود معکذ داشته اند است و او در اثر غیرو شدن در زندگی روزمره مگرمراشدن در سدا عمل زندگی، آنها را از یاد برده است، از نو به او یاد آور شوند. و او را نسبت به عملکرد خود بخود آگاهی برساند (فینبیکم بما کنتم تعملون) / پس، "دس"، چیزی نیست که پیامبران برای سزا آورده باشند، چرا که دس همان فطرت انسان است (روم) اما انسان در اثر خود فراموشی و از یاد بردن فطرت خویش، آنرا (دس) سزایا برده و حرکتش از کادر آن خارج گشته است. و بسا برای کار پیامبران این است که فطرت انسان را به یاد آورند و برای این کار، سعی میکنند تا در مرتبه حرکت او را در کادر دس (فطرت) قرار دهند. تمام احراعات، فسادها، بهیجانات باحق، کشیها و نامردمیهای که در طول تاریخ صورت گرفته است، سانی از همین خود فراموشی و اسر شدن در براکسیسم است. و ساراسن ارزشهای ترین عملکرد انیا، در جهت هدایت مردم، اس است که این "خود" فراموش شده را دوباره به یاد انسان بیاورد (دگر)، معرفی که علی (ع) در حاشیه یک از هدف هشت انیا، میکند، دفعا، در رابطه با همین ساله است وی میگوید:

"واصفی سحانه من ولده الانیا... لما بدل اکثر خلقه عبدالله الیهیم... و یتیر والیهیم فاقن العقول - و خداوند سحان از اولاد آدم، پیامبرانی برانگیخت... تا اینکه بیعتیانی را که انسانها به خدای خویش بستند، (و آن را فراموش کردند) دور تمیدیشان بازگرداند... و گمعههای خردها و خود آگاهی انسانها را (که در زیر بار و روز مرگیها، سقوطها، فضاها، پستی پرستیها، پلیدیهای زندگی فردی و خلق و آخری و عادات تحقیر کننده و تعصبات طبع کشنده و نفاهای سح کشنده انسان - دس دفن شده است) برانگیزند (و ایشان را در خویش بر آورند).

ساراسن در گزارشگاه مکتب اسلام، مهمترین بوسله است که پیامبران تا آن میتوانند انسانها را خود آگاهی برسانند و انسانها نیز میتوانند در ظل آن، خود را در حراش بر براکسیس سازند.

برای آنکه به رابطه، جهان بینی و ایدئولوژی با براکسیس، بهتری برده و تاثیر گذاری متقابل آنها را در یکدیگر معضفر درک کنیم، به بررسی رابطه، عمل با تئوری از دیدگاه قرآن میرسانیم:

۳- رابطه عمل با تئوری و تاثیر گذارهای آنها در یکدیگر:

براساس بررسیهای که در "فوق العاده" ویژه "بشار"، از صفحه ۲۳۱ کردم به این نتیجه رسیدیم که ایمان، از یک نظرگاه کلی شامل دو مرحله است: اول ایمان قلبی (تئوری) و دوم ایمان صوری (عمل) ایمان قلبی، بخشی از ایمان است که در پروسه عمل بدست آمده و بصورت علم و آگاهی، در انسان وجود دارد. اما این علم و آگاهی، هنوز به مرحله "عمل" در نیامده تا بارور شود. و ایمان صوری، بخشی از ایمان است که به مرحله عمل در آمده و به شناخت و خود آگاهی تبدیل شده است.

فن ایمان ما یکون ثابتا مستقرا" فی القلوب (ایمان قلبی یا تئوریک) و منه ما یکون غوری بین القلوب (تئوری) و التصور (عمل) الی الله معلوم - پس بخشی از ایمان، بگونه ای ثابت و غیر ناپذیر در قلب با قرار دارد (ایمان قلبی یا تئوریک) و بخشی دیگر از آن بصورت هار و امانت با مدتی، بقیه از صفحه ۳

پس میتوان کلاً مراحل ایمان، یقین و سبکینه
را چنین خلاصه کرد: در جریان گذشتن از سه مرحله
اولاوت، تزکیه و تطهیر (۵۱)، (براکسی) ایمان انسان از
لبس (تثوری) به صدر (عمل) وارد میشود (براکسی)
دو کارکن مرتباً بر یقین (سوره) تکاثر و اطمینان
لبسی (۲۸) و افزوده میگردد و به آرامش
لبسی (فتح) دست می یابد. در یک رابطه متقابل،
بین آرامش قلبی (سبکینه)، ایمان و یقین او را
نوازش میدهد (ایزداداد) ایمان مع اینهاست یعنی

آنچه در این آیه قابل توجه است، این است که انسانها فطرتاً "بلوغهای، پروردگار خود را حضوراً" می‌بینند و وجود خود را در اتصال دائم با او می‌بینند. اما آنچه که باعث می‌شود این اتصال از جانب آنان قطع شود، حضور خدا، در وجودشان برایشان محسوس گردد، غرق شدن آنها در روز مری و گرفتار

آنچنان در این روز مرگی و عملزدگی غرق اند که
آن میکنند دارند و پر اکس انجام میدهند با عمل ،
در ا می سازند (یحسون انهم یحسون صفا)
حالی که ، درست بر عکس است و اینها با احوالت
و دین به عمل ، خود را خراب میکنند و سرمایه
خود را شان را مرتبا " از دست میدهند تا به خود
موشی و در نتیجه خود را موشی کامل دچار می گردند
(۵۱) - در اینجا لازم است هر ساله را عنوان
در که با توجه به آیه ۳ " سوره جمعه ، حرکت پیامبران
شامل در مرحله تلاوت و تعلیم است خود
جم ، کتاب (جهان بینی) و حکمت (اپنولوژی) را
بر می گیرد . و اما تزکیه ، یک بازتاب و واکنشی

والسلام على من اتبع الهدى

ویژه‌سیستان - بلوچستان

که خود را پیوسته در اندیشه و مدافع خلق می‌سند، بخود آیند و در جهت خود آگاه کردن آنان کام بردارند.

اگرچه پس‌کسم دیری نخواهد پایند که حلقوم نحیف توده‌های ستمدیده را از جنگلهای خویش ارتجاع رها کنند و زنجیرهای اسارت را از نشان‌خوادم گستاخ و میرالبیستم‌پروری حلقها به نام و اندوه خواهم شناسد.

در ادامه، قسمت اول تحلیل‌های اوضاع حفرافانی سیستان، اوضاع سیاسی - اجتماعی منطقه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - اوضاع سیاسی - اجتماعی سیستان: تفاوت موقعیت حفرافانی این منطقه با دیگر مناطق کشور در شماره بیش‌مورد بررسی قرار گرفت، که برای نمونه میتوان ویژگی خاص منطقه را از لحاظ امکانات بالقوه، کشاورزی را بر م - اما از لحاظ سیاسی - اجتماعی، بین این منطقه و مناطق دیگر کشور تفاوت چشمگیری چشم‌نم‌مورد، مگر تباریاتی که ناشی از مرزی بودن منطقه و سیل و زلزله‌های که این منطقه در رابطه با دیگر مناطق میهنمان دارد مفر کشنده اقتصادی است که در وهله اول ناشی از فقدان امکانات اولیه کشاورزی در نتیجه بکر و دست‌خوردگی ماندن اقتصادهای بالقوه، منطقه است. علاج ریشه‌ای این درد خاک‌ها در تحلیل اوضاع حفرافانی منطقه پیشنهاد نمودیم.

در اینجا می‌خواهیم علل محرومیت و فقر جغرافیای اقتصادی منطقه را در رابطه با فقر فرهنگی آن، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و بهره‌مائی را که رژیم گذشته از این شرایط در اندک می‌برده است بیان کنیم.

ریشه فقر و محرومیت این منطقه را می‌توان در عملکرد ضد مردمی رژیم وابسته گذشته مستقر به تحت فشار قرار دادن منطقه خاصی که بر خود را در رابطه با فقر فرهنگی فعال منطقه در نیروهای مسلح و گارد ناهنای، پلیس، زاندارمری و بالاخره، سازمان مخوف ساواک، یافت. به این ترتیب کارگردانان سیاست ضد خلقی رژیم گذشته با اعمال فشار اقتصادی - فرهنگی بر سیستان، زمینه جلب سلحشوران زلمی را با مستعرب‌های کلان فراهم می‌ساختند، بقسمی که می‌توان گفت حدود ۳۰۰ پرسنل نیروهای مسلح اعم از کارگردانان... پلیس ساواک از این منطقه تاسین می‌شده است. لذا رژیم گذشته برای جلب هر چه بیشتر یارانی از این ناحیه، پیوسته فقر اقتصادی - فرهنگی منطقه را تشدید می‌نمود. با نیروهای حال‌گرسنه خود با پای خود بسوی دستگاه‌های نظامی - پلیسی رژیم روانه شوند. فعالیت‌های پیکری که رژیم گذشته مبتنی بر بی‌سواد نگه‌داشتن مردم این منطقه به عمل می‌آورد، از حلقه کارهایی است که رژیم جهت پایین نگه‌داشتن سطح فرهنگ و آگاهی توده مردم بدان تمسک می‌جست، بنابر این، در همین رابطه بوضوح آشکار است که فقر اقتصادی - فرهنگی صنعتی منطقه در رابطه با شگردهای سیاسی رژیم وابسته گذشته بود و در صورتیکه با ارگانهای اقتصادی سیاسی - نظامی - فرهنگی... آن رژیم جدا - به‌مبارزه بر خیزیم، باز تاب آن در این چنین مناطقی توده‌های مردم را از گرداب فقر اقتصادی - فرهنگی نجات خواهد داد. چرا که فقر اقتصادی منطقه در رابطه با بی‌توجهی عمدی رژیم گذشته به مسئله آب بوده که به جهت تشدید گرسنگی مردم آن ناحیه انجام می‌شده است و فقر فرهنگی منطقه نیز در همین رابطه بر پایه وحشی بوده است که رژیم گذشته از ارتقا - سطح آگاهی مردم داشته است. لذا جهت باورآوردن انقلاب به خلق ستمدیده زایل، قبل از هر چیز می‌بایست با فقر اقتصادی - فرهنگی منطقه که اثری است از رژیم گذشته مبارزه کرد.

از خصوصیات بارز اجتماعی این منطقه، میتوان از روستائی بودن آن نام برد، چرا که سیستان ایران، تقریباً تمام ویژگیهای روستاها را داراست و از آن جمله حاکمیت خانها بر سرنوش توده روستائی است. حاکمیت این خانها در برتو ارتشائی که با روحانیات این منطقه کشاورزی و نیمه فئودالی دارند پیوسته عاظمی بوده است که از رشد خلق زایل و ناچاش از مملکت جبهل و بی فرهنگی مانع میگردد است، بگونه‌ای که توده روستائی این منطقه هنوز خانها را تنها پشوانه و حامی خود می‌پندارند و حاکمیت آنان را با دل و جان مسخره که خود حکایت از این دارد که انقلاب هنوز نتوانسته در آن منطقه وارد احساس و آگاهی مردم شود و مردم را نسبت به رابطه استثنائی با خانها بخود آگاهی برساند و وادارشان کند که از حاکمیت خویش بر باز زند.

ویژگیهای حملتی زالمیها:

خصوصیات قوم‌زالمیها در رابطه با ویژگیهای حفرافانی منطقه

است، زیرا که زالمی محصور در کویری است که عطش سیکرانه و مرموزش بود و خاموش خود را به تسلیم، پهن بر خاک افکنده است. کویری بدون هیرمند که خود تاریخ است که مصورت حفرافا درآمده است، چرا که تاریخ و جغرافیا در آنجا، هموار شده‌اند! کویری بدون هیرمند، سر زمینی خشک و آبی و آبادی، بی زرمه جویبارها... سرزمینی آرام، سوحنه، غمگین و مایوس‌انگیز، نامشای که گاه سبز از رویشدن در آن مهربان‌ها بر دمی سه‌جوده که تاربان، بادهای کویری بوستان را سوحنه و جبهه‌هایشان را بریان نموده و با پستانهای چین خورده، و... اگر طوفان بر خیزد، تاریخ‌ساز میشود، آنجا که جبهه‌های جون بغوغ لبت‌نم‌جودید! و اگر آرام گرفت، سرزمینی میشود، برای شکارخوگان و گرگان امینی آنجا که رژیم گذشته جنگ آورد.

در این رابطه، با توجه به خصوصیات منطقه که فوقاً ذکر شد، بدیهی است که روحیه سلحشوری از ویژگیهای حملتی زالمیهاست. این سلحشوری که البته بلوچها نیز به لحاظ بافت قبیله‌زنان با روحیه‌ای فوثره از آن برخوردارند در زبان زالمیها اصطلاحی خاص دارد که به "عماری" موسوم است "عماری" حملتی است که زالمیها از اجدادشان به ارث برده‌اند. بدین ترتیب که فرقه‌ای از افراد نه‌بندست و متوسط که از تحصیلات عالی بهره مند شوند، اما روحیه همکاری و تعاون و علقه خاصی بین آنان وجود داشته که به پیشروی در کارهایشان کمک بسار میکند. ریشه‌های پیوند افراد این فرقه را محبت، الفت، صداقت، تشکیل سداد و وسای کارشان را راز داری فوت و درستی و پیاکی، دامنه این فرقه‌ها که ابتدا از روستاهای سیستان پا گرفت، بتدریج به درون شهرها نیز توسعه یافت، و چنان شد که سادمداران آنان مورد اعتنا و توجه حکامان قرار میگرفتند. این فرقه به جستی و چاکنی شهرم‌بودند، نخلشان را همداری بود، چرا که محاج پنهانی و نیز تشکیلات فرقه ایشان مسع در آمدی را ایجاد میکرد، که به تناسب روحیه و موقعیت فرقه‌ای خود، راه‌های را به این عنوان برگزیده بودند. در سبای آن زمینه‌سازان زندگی را برای خود مساعد می‌ساختند و مساجر خود را تاسین می‌نمودند. با اخذ باج از کاروانان و روندگان راهها، سلاطینی عبور آنان را تضمین می‌نمودند و آنان را از چاول و غارت راهزنان معون میداشتند. اگر کاروانی را پرداخت باج سر باز میزد، مورد حمله قرار میگرفت و چپاول میشد و موالثیه به معادری می‌رفت بر همین منابران را گاهی راهزنان نیز نامیده‌اند.

این فرقه در شهرها نیز دارای تشکیلات بود که به علت نارضایتی از حکام تشکیل داده بودند. مرکز اصلی تشکیلات آنان در شهرها بود که فرم سازماندهی آن، خالی از زنگ نیست. بدین معنا که هر ده تن عمار دارای یک سرپرست بودند که عمار نام داشت و هر ده تن عمار یک رهبر داشت که به نغیب موسوم بود و هر ده نغیب یک قائد داشت و هر ده قائد دارای یک امیر بود که بمغوب لبت صفاری اسر شان محسوب میشد. از علایم خاص آنان پارچه‌ای قرمز رنگ و یا زرد رنگ بود که بر گردن داشتند و کمند در دستو در هر پشامدی مردانه می‌گرفتند. مسای کارشان بر جوانمردی استوار بود. نخلشان، تخمدین نفوذ و رستمدان و حکام متغیروند. کمنداندازی، خنجر بازی، بالارفتن از برج و بارو، خفن زبر بلها، گذشتن از نغها، از حصائی آنان و دوا این خطرات را بیشتر در جهت رفع ظلمی از مظلومی متحمل میشدند.

نخلشان عبارت بود از: زمین مردی نداشت (فقر) عمار پشامه. اگر تائی باجم بخورم و اگر نه، می‌گردم و خدمت عماران و جوانمردان می‌گویم که اگر می‌کنم بر این نام است و نه برای نان و این چنین می‌کنم تا مرد نامی باشم.

عماران از دروغ و دروغوئی بی نیاز بودند و دروغو را سخت مجازات میکردند در مورد خانیست معتقد بودند که خانیستگار سزای خود را خواهد دید، هر چند از بزرگان و یا سزای قوم باشد، مواد اصلی برنامه‌ها و شیوه عماران جوانمرد به چند چیز بود:

۱ - آنچه بگوئی، بکنی، ۲ - راستی در قول و فعل نگاه داری. ۳ - تکبیر در کار ندی. بر این مساجران در تریس آنان آب بود که دلاور و جوانمرد با دند و شکیبا و صادق الوعد و پاک عورت (عفف) و پاکدل باشد زبان کتب بسوی خود بخواهد، اما زبان خود از بهر سود و دستان روا دارد، ضعیف آزار می‌کند، بر اسرار دست درازی نکند، بجارگان را باری دهد، بر هنجان که راست گوید، راست نشود و انصاف را خود نشان دهد و بر آن سفره که نان و نمک خورده باشد ننگد... این شمای بود از آنچه خلق این اصالی سیرتی بین خود و آن احساس می‌کنند. بر همین اساس، یعنی بر اساس ویژگیهای آب رود هیرمند وضعی برعکس است. بارتر از خلق بلوچ دارد، اما ویژگیها و سیرت‌های

قومی برشمرده شده، آماراد بر برابر فقدان امکانات حمایتی شکیا ساخته که این خود ناشی از ویژگیهای منطقه کویری است. چرا که کویر آن عطش سیکرانه مرموزی است که بموسد و خاموش خود را به تسلیم، پهن بر خاک افکنده است...

نقش خلق زالمی در انقلاب ایران و اسدی که از آن دارند: خلق زالمی که در فاصه صدق شرکی فعال داشت و نیز به جهت اینکه در دوران مرزی ایران سکا دارد پیوسته هراسی در دل رژیم گذشته افکنده بود که رژیم را وادار به سرکوب شدید این منطقه نمود. بدشال سرکوب شدید منطقه بعد از کودتای ۳۲، سران دمکرات منش و ملی گرای آن به زندان افکنده شدند و تا این اواخر نیز باره‌ای از آنان در سد بودند. اما در نهضت کبکی ملت ایران، خلق زالمی پیوسته در رابطه با ویژگیهای منطقه که کشاورزی و فئودالی است، شرکت جندان ثوثری داشتند. مگر فتر حوان محطف.

حرکتهای ضعیف توده‌ای در جهت انقلاب مردم ایران در این منطقه تنها با تحریک روحانیات این ناحیه انجام میگرفت چرا که اتصال روحانیات با خواص منطقه خود بهترین عامل در تبعیت توده‌ها از روحانیات منطقه محسوب میشود. "براطوت‌آچه فلا" گفتم مردم این ناحیه هنوز خانها را تنها پشوانه و حامی خویش میدانند، تبعیتشان از روحانیات نیز ریشه در همین اتصال و همی بود. روحانیون و خویشین منطقه دارد. نیروهای جوان منطقه ناگون ترست، اما به قطع بسود با روحانیات وابسته به خویشین، حرکت مستقلى را آغاز کنند و گروه‌های محفّی و با آشکاری در سیستان تشکیل دهند و شروع به فعالیت کنند که به لحاظ اینکه فاقد پایگاه مردمی اند لذا نی‌توان در رابطه با حرکت مردم در نظرشان گرفت. البته آنجا که گفتم نقش فعال در انقلاب اخیر را در رابطه با حرکتیهای برانگیزه که در این ناحیه جریان داشته، فتر حوان مجده داشته که در نتیجه فقدان پایگاه توده‌ای و در اثر احتیاج به روحانیات روی می‌آورد، و تا پیروزی انقلاب نیز با آن همگام بوده‌اند، اما بعد از انقلاب بر اثر اختلافات بینشی این دو قشر، جوانان اکنون خود را از روحانیات قطع میکنند و حالت استقلال بخود می‌گیرند و دست به تشکیل گروه‌های نام‌گروه و توحیدی می‌زنند که در اثر فقدان بینش عقیدتی مجدد "حالت‌انگا" بخود گرفته‌اند و بالاخره گروه جهاد سازندگی منطقه را در دست دارند.

در مورد روحانیات منطقه از آنست که تود که در وضعیت فعلی، اختلافاتی در بین روحانیات وجود دارد که خود موجب واژگنی اجتماعی مردم، پیوسته نسل نسل شده است. ریشه این اختلافات در رابطه با حالت انحطاط ظلمی آنان است بطوری که بین چهار تا روحانی منطقه اختلافی عمیق وجود دارد. رهبر روحانیات منطقه که سمت رهبریت شهبان را عبقده دارد، سید محمد تقی حسینی است که نمایندده رهبر انقلاب در آن منطقه میباشد. اختلافات مذکور چنان صورت آشکاری بخود گرفت که موجب ارسال نمایندگانی از قم جهت رفع اختلاف شد، که تا نا این زمان هنوز مساله موجود بین روحانیات حل نشده است. خویشین منطقه نیز در رابطه با روحانیات از عواملی بشمار میروند که هنوز حاکمیت دارند.

حمایت روحانیات منطقه از خویشین حاکم، موجب گشته که حاکمیت خانها بعنوان بزرگترین مانع در رابطه با حرکت مردم درآید، لذا اسکته از راههای اساسی درمان درد خلقیای ستمدیده زالمی، ریشه‌کن‌کردن سیستم فئودالی در منطقه است. تشکیل دادگاههای انقلاب که پیوسته مورد تقاضای آگاهان منطقه بوده است و مورد مخالفت خویشین و روحانیون از جمله واسیلی است که میتوان در ریشه کن کردن سیستم خانی موثر افتد. چرا که فقدان شوراها محلی و نیز فقدان کارگاههای انقلاب زمینه راجعت تکراری خانها مهیا ساخته است. اگر ما روزه با نفوذ خویشین منطقه بخواهد از طریق نیروهای آگاه غیر وابسته مردم بگرد، لازم است که ابتدا با تلاش و مبارزه مردمی خویش و اقداماتی در جهت رفاه مردم، اعتماد مردم را ارجحان سلط کند و بتدریج نفوذ خویشین را محدود سازند. چرا که توده‌های مردم این منطقه هنوز خویشین را حامی و پشتیبان خود تلقی میکنند و این ناشی از آن است که هنوز انقلاب را دربار خود نگذاشته‌اند.

در شرایط فعلی تشکیل شوراها مردمی در منطقه وابسته ندن سیاه با سداران بعنوان بازوی مسلح به شوراها از بهترین کارهای است که میتواند نفوذ خویشین را توسط افراد برگزیده توسط هر حلقه در شوراها، محدود کند. چرا که در حال حاضر خویشین منطقه از جانب کینه‌های آن ناحیه که زیر نظر حسینی است حمایت میشوند. در حال حاضر که کینه‌ها محلل شده‌اند و سیاه‌سداران با جگرهای بی‌تابنده است، پاره‌ای را پاره‌ای رهنه‌ه ۴

در مقطع کنونی...

بقه: از صفحه ۱

است که این سبب نو خاسته و امیدوار ، با آن رو برو گشته و هر روز که میگذرد ، چهره رشت این واقعت بشکلی گسترده تر ، نمایان میگردد .

بوضوح مشاهده میکنید که قدرت حاکم ، بنام اسلام و از زبان قرآن و ائمه او ، سرمایه داری و کثرت را بنامد میکند و حال آنکه او میدانده که ابودر ، عبدالله بن مسعود ، علی ، حسن ... و هزاران هزار شیعه پاکبخته ، در طول تاریخ اسلام برای مبارزه با کثرت گری و برقراری عدالت اسلامی شهید شده اند . پس بخوبی میدانند که اسلامی را که او می شناسد ، آن اسلامی نیست که امروز به او معرفی می کنند . اسلام او ، اسلام علی است و علی کسی است که به محض رسیدن به خلافت ، اعلام میکند که : " نام مالهای با حق گرفته شده " مستضعفین را حتی اگر در کابینه زبانتان باشد و یا با آن کثرت گری خریداری شده باشد ، از شما می گیرم و به صاحبان املاش باز پس میدهم ! و پس از آن ، عملش نیز پشتوانه " شش بود " . او می بیند که مکتبی انحصار طلب ، تمام آزادیهای خدادادی انسان را در جهت به گریستن تشاندن هواهای نفسانی خویش از انسانها می گیرد و همه را مجبور می کنند تا از عقیده آنها پیروی کنند ! و بدتر از آن اینکه این همه را بنام اسلام و بنام قرآن هم انجام میدهند ! و حال آنکه او میدانند ، اسلام مدافع آزادی عقاید است و میدانند که هیچ مکتبی به اندازه اسلام ، بر آزادی انسان تکیه نکرده است ، و سخن حسین در صبح عاشورا ، که عملش هم پشتوانه آن بود ، تبلور این اعتقاد اسلامی است که : " ان لم تکن لکم دین کونوا احرا " را " فی دنیا کم " اگر که دین نداشتید لافاقل آزاد مرد باشید " در حالیکه اینها دین دارند ! و آزادی و آزادی را می کنند ! ! ، این چه اسلامی است ! !

آری ! این نسل جوان ، این نسل تشنه ، این نسل امیدوار و این نسلی که همه امیدش به اسلام است ، امید اسلام نیز به اوست ، می بیند که امروز ، مسیر حرکت انقلاب در جهتی سمت داده شده است که به هیچ وجه نمی تواند پاسخگوی نیازها ، آرمانها و انتظارات او باشد . و اینجا است که کم کم به این حقیقت پی میبرد که تاکنون خود را فریب میداده و یک حالت را ضا " شدگی کاذب ، در خویش ایجاد کرده است . و کم کم بخود آگاهی میرسد و خوشتر از دوباره بازی می یابد که دارد به نویسی و با پس می رسد . " مادام مشروطیتی استفاکتر از پیش در انتظارمان باشد ! ! یک نکتد کنونی انقلاب ، بکار افتاد و بجای ضد انقلابین ، گردن فرزندان راستین انقلاب را قطع کند ؟ ! (البته باز هم بنام اسلام ! !) . نکند ... آری ! فضای از ابهام و تردید در مورد آینده انقلاب همه جا را فرا گرفته و هنوز هم همچون زمان قبل از پیروزی ، همه از هم می پیرسند : چه خواهد شد ؟ با این تفاوت که در آن زمان ، علیرغم آنهمه ابهامات همه کس پیروزی را در عمق وجود خویش می توانست ببینند و امروز همه کس ، حاکمیت ضد انقلاب را در آندمی تواند حس کند . اما همه این باسها و نا امیدها و سرخوردگیها ، از یک نقطه شروع میشوند و به نقطهای دیگر ختم میگردند . نقطه شروع این سرخوردگیها واقعیتها و ناهنجاری در ناکامی است که امروز ، می بیند جوانان ما و در دکان رانندگی با نام موجودشان حس می کنند و نقطه پایان آنها ، زمانی است که همه به این حقیقت می رسند که : " اگر راه شریعتی ادامه می یافت ... ! آنچه که امروز ، در میان این فضای شبهه آلود و نامطمئن گذارد همه را به پاس و نا امید می کند ! ! میتوان ما را امیدوار سازد ، این است که این نسل نواختنای که بدو ابر ، مفتون و مجذوب انقلاب شد و خیال کرد که میتواند همه آرمانها و آرزوهایش را در آن تحقق یافته ببیند ، امروز به اشتباه خود پی برده و بتدریج دارد مسیر اصلی حرکت خویش را باز می یابد . حتی پیشگامان مردمی ما نیز کم کم دارند باور می کنند که تنها راه ممکن برای استمرار انقلاب و تحقق هدفهای اساسی آن ، ادامه حرکت سید جمال - شریعتی است .

آری ! امروز ، حتی پیشگامان مردمی ما دارند به این حقیقت می رسند که تنها عاملی که باعث انحراف حرکت رشد پاینده انقلاب و احتمالاً به بن بست رسیدن و شکست آن شده و خواهد شد ، انتظاری است که توسط روحانیت ، در حرکت اصیل سید جمال - شریعتی انجام شده است . شهادت نابهنگام شریعتی ، و قدرت گرفتن نابهنگام تر روحانیت ، و فرا گیری توسط پیروان افروزی آن ، باعث شد که بیگانه ها ، روشنفکران متعهد و مردمی ما ، به اصولی حرکت خود را کم کنند و در جریان حرکت سریع و غافلگیر کننده انقلاب ، حل شوند و حتی آنها نیز که بخوبی بر این حقیقت واقف بودند که روحانیت حتی اگر بتواند در شکل گیری انقلاب مؤثر باشد ، در ادامه آن موفق نخواهد بود نیز ، نتوانستند در مقابل موج فرا گیر انقلاب تاب بیاورند و نهایتاً " در آن غرق گشتند . دقیقاً " از همین زمان بود که حرکت شریعتی بوسیله " موج شدی که روحانیت ایجاد کرد ، قطع شد و انقلاب ، در مسیر جدای از مسیر شریعتی ، به جریان افتاد و شکل گرفت .

— به فصل چهارم " دشمن مردم کسانند ، و موانع آنان کدام ؟ مراجعه شود .

حل شدن دست پروردگان مکتب شریعتی در جریان تند انقلاب ، و فاطمیت بی چون و چرای رهبری سید جمال - شریعتی " نارس " مانده و آنگونه که " باید " به بار نشیند ، نودهای تازه از بند رسته ، بدون هیچگونه پیروش صحیح مکتبی و انقلابی ، باز آمدند و فرصت آن را نیافتند تا در پیروشه انقلاب ، آید و بنده شود و به خود آگاهی کامل مبارزاتی برسند ، و بهمن دلیل ، ارتجاع مذهبی با استفاده از چهل مردم و غفلت روشنفکران حاکمیت یافت و سلطه " بی چون و چرای خویش را بر همه جا گسترده . از این زمان بود که انقلاب ، علیرغم شکوفایی ظاهری ، یک سر انحطاطی را در پیش گرفت و با تکیه بر احساسات مذهبی و شور انقلابی مردم ، به مرحله " اول پیروزی رسید . پس از این پیروزی و فرا رسیدن دوران " شیه " پس از انقلاب (دوران التفتاح و باطل) ، " شخصیت ضد ارزشهای ارتجاعی و ارزشهای اصیل انقلابی " برابری برای مردم مشکل تر گشت و حتی فشاری از روشنفکران را نیز در مورد تشخیص حق و باطل ، به تدریج افکند . اما از آنجا که جریان حاکم (روحانیت) ، مبنای اصیل مکتب نداشت و سببها و ملاکهای قرآنی را نمی شناسد ، بالطبع عملکردی غیر مکتبی خواهد داشت که نهایتاً " به حرکت ضد مکتبی بدل خواهد شد .

همین عملکرد غیر مکتبی و در خیلی مواقع حتی ضد مکتبی روحانیت بود که ، بتدریج ناگردان مکتب شریعتی را که مجذوب و مفتون حرکت سریع انقلاب شده بودند ، به خود آورد و به موقعیت خویش واقفان ساخت . آنها فهمیدند که علیرغم پیروزی انقلاب ، جریان فکری آنها نتوانسته است حاکم شود و آنگونه که " باید " ، رشد نماید . آنها دیدند که در جویس از انقلاب ، آنچه که حتی بیش از افکار و عقاید غیر اسلامی مطرود و منکوب است ، عقاید و نظریات آنهاست که ریشه در حرکت شریعتی دارد ! و به این خود آگاهی رسیدند که آنها نقش مکتبی - اجتماعی را که می یابند در جریان انقلاب ایفا " نمیکنند ، فراموش نموده اند و خود را در سطح توده های احساساتی و پر شور ، اما بی ساخت و بی شعور ، پائین آورده اند .

آنها خیال میکردند که رهبر انقلاب ، حرکتی مستقل از جریان کلی روحانیت دارد و چنانچه انقلاب پیروز شود ، روحانیت از او تاثیر پذیرفته و از کالبد منجمد خویش خارج خواهد گشت . و با تحرک خویش توده های ساکت و خاموش را به فریاد واداشته و انقلاب را از کج حوزة ها و ساجد به میان جامعه و درگیری های زمان خواهد آورد . اما پس از اینکه انقلاب به پیروزی رسید و روحانیت در مقابل بی تفاوتی آنها حاکمیت یافت ، با این واقعت تلخ روبرو گشتند که رهبر انقلاب ، علیرغم اینکه تا قبل از پیروزی انقلاب تا حدودی نسبت به روحانیت استقلال رای نشان میداد اما نهایتاً " در جریان کلی روحانیت حل شد و اصالت و استقلال خویش را از دست داد و در نهایت بصورت بزرگترین حامی سیستم ارتجاعی روحانیت درآمد . اکنون وابستگی رهبر انقلاب به جریان ارتجاعی حاکم ، به مرحله ای رسیده است که حتی تصمیات او هم باید از صافی روحانیت بگذرد تا قابل اجرا باشد ! ! و این مسئله چیزی است که با قلب کردن رهبر انقلاب توسط روشنفکران و تبلیغ او به آلهای خویش دیدن بشیج وجه سازگار نیست .

مجموعه این عوامل باعث شده است تا نسلی که دست پرورده " مکتب شریعتی " است ، رفته رفته به خود آگاهی برسد و درک کند که حرکت روحانیت به آخر خط رسیده و دیگر نمی توان همافز با آن ، حرکت و به نتایج ایده آل دست یافت . اثرات مشهود این باس و سرخوردگی از روحانیت ، حتی در سازمانهای مترقی مذهبی نیز بوضوح قابل درک است . اما از سویی دیگر بازتابهایی که این سازمانها در مقابل ارتجاع حاکم ، از خود نشان داده اند (اتخاذ تانکیت سکوت !) روشنگر این حقیقت است که آنها نیز به خود خط رسیده اند و دیگر حرفی برای گفتن ندارند ! و اینجا است که می بینیم چه سرنوشت شوم و دردناکی در انتظار ملت ماست و چگونه تیره تمام خونها ، جهادها ، شهادتها ، زندانها ، شکنجه ها و ... در معرض نابودی کامل قرار گرفته است .

اما ناگفته نگذاریم ، آنچه که در این میان ، امید بخش است ، زمره های است که از این به آخر خطر رسیده ها (ناگردان شریعتی) نشانه میشوند و آن اینکه " صاحب نرب " ، کاترین و تنها راه ادامه مبارزه جهت نیل به آرمانهای اصیل انقلاب ، امروزه " روزه " حرکت سید جمال - شریعتی است . و تنها از این طریق است که میتوان جو بی تفاوتی و غفلت زدگی پس از انقلاب را نکست و آن را به یک جو انقلابی تمام عیار مکتبی و اجتماعی بدل نمود . البته در این مسیر ، شناختن راه شریعتی و اتخاذ استراتژی مناسب جهت ادامه آن ، امری است کلا "

— البته این سازمانها مدعی اند که اتخاذ تانکیت ، " سبب خواهد شد راه انقلابی را ادامه دهند ، اما ما بطوریکه در فوق الباده " بزرگ - طالقانی گفتیم ، در شرائط کنونی ادامه " راه طالقانی " به هیچ وجه ممکن نیست و مهمترین دلیل آن اینست که طالقانی از پایگاه نوی توده ای برخوردار بود ، اما کسانیکه مدعی پیروی از او هستند ، چنین پایگاهی را ندارند . و سایرین تانکیت سکوت آنها نخواهد توانست بر تندی سکوت طالقانی را در مقابل ارتجاع دشته باشد .

صروزی

۲- و اما مشکلات راه :

اولین مشکلی که در راه ادامه " حرکت سید جمال - شریعتی برای پیشگامان مردمی بوجود می آید این است که کدام جریان سازمانی و تشکلاتی است که بتواند در جریان یک حرکت ایدئولوژیک - سیاسی آنها را در بيمودن این مسیر یاری دهد . بعبارت دیگر ، عدم وجود یک نیروی تدوین یافته و یک برنامه منظم شده که بتواند نیروهای پیشگامی را که به آخر خط رسیده اند در حول خود منسجم سازد - یکی از مهمترین مشکلاتی است که بر سر راه و ادامه حرکت مزبور قرار دارد .

اما مشکل دوم اینست که امروز ، فاصله عمیقی بین پیشگامان مردمی که تنها ارکان سازنده حرکت کامل اجتماعی می باشند و خود مردم ، ایجاد شده است . تبلیغات بی وقفه روحانیت و در راس همه ، رهبر انقلاب ، مداوماً " بر این فاصله می افزاید و دسیسای به ایده آلهای مکتبی آنان را شکل تر میسازد . استراتژی کنونی رهبر انقلاب این است که سعی دارد تا با گرفتن پایگاه توده ای نیروهای مترقی و پیشگام ، آنها را در انزوا قرار دهد تا مجبور شوند برای ادامه " حیات خویش و ارتباط گرفتن با مردم ، به روحانیت متوسل شوند و از آن ، بعنوان پلی بین خود و مردم استفاده کنند " . و مسلم است که یک چنین پلی ، به هیچ وجه نمی تواند برای پیشگامان مطمئن باشد چرا که هر آن اراده کند ، می تواند بر سر راه آنان خراب شود و از رسیدن به مقصد بازماند !

برای این منظور ، رهبر انقلاب ، با استفاده از پایگاه عظیم توده ای خود ، مرتباً " روشنفکران و نیروهای مترقی را با بیگانه های در پی خویش می گوید و در مقابل ، روحانیت را بعنوان تنها پایگاه حرکت اصلاحی اسلامی معرفی می نماید و حتی در سخنانی که در سوگ طالقانی ایراد کرد ، تنها مبارز برتری او و محبوبیت بیش از حدش را ، در روحانی بودنش و لباس دانشش خلاصه کرد ! گوئی که اگر طالقانی با تمام ویژگیهای مکتبی اش وجود میداشت اما لباس روحانیت بتن نمی کرد ، هیچگونه ارزش انسانی و اسلامی نداشت ! !

مجموعه عوامل فوق در ارتباط قرار گرفتن آنها با یکدیگر ، شرایطی را برای پیشگامان مردمی فراهم آورده است که ادامه " مسیر سید جمال - شریعتی را بر عبات برای آنان مشکلتر و مسئولیتشان را در قبال تغییر وضع موجود ، افزون تر ساخته است . اکثر این به بن بست رسیده ها ، در بیابان خشکی گرفتار شده اند که اطرافشان را سراسر آتش شبهه فرا گرفته است و تبلیغات ارتجاع بگونه ای در آنها تاثیر گذاشته که در تشخیص مسیر حقیقی حرکت خود به تردید و دودلی دچار گشته اند

آنچه که بقول حافظ : شب تاریک و بوم و بوم و گردابی چنین حائل کما دانند حال ما سبکباران ساحلها ؟ آری ! براستی همه بیم موجی سهمگین در انتظار است که اگر بر نخیزیم و با تلاش و کوشش خویش فائق بجائی نسازیم ، بطور قطع ، گرداب حائل ، ما را بکام خود فرو خواهد خورد و تمام دستاوردهای مبارزات مخلصانه " مردم ما را نابود خواهد ساخت . اگر بر نخیزیم و مسئولیت فوق العاده سنگینی را که بر دوشان قرار دارد ، به انجام نرسانیم ، باید در انتظار باشیم تا مشروطیتی دیگر ، اما بنابر اولیاس مذهب ، جانشین ایده آلهای و آرمانهای توحیدی امان شود . همان " مذهب " ی که در طول تاریخ ، پیوسته عامل حرکت انسانها بوده و آنها را از اسارت های فکری و علمی نجات بخشیده است و امروز دارد آنها را به انجماد و سکون می کشاند و اسیر و برده اش میسازد !

۳- پاسخی به " چه باید کرد ؟ " :

آنچه مسلم است در یک چنین شرایطی هیچکدام از نیروهای پیشگام نخواهند توانست به تنهایی مدعی پاسخگویی به نیازهای رو به رشد این نسل نواخته باشند و در نتیجه ، بیش از هر زمانی ضرورت فعالیت مشترک و هماهنگ کلیه نیروهای مترقی و پیشگام حس میگردد . بنابراین ، وحدت کلیه نیروهای مردمی برای مقابله " قاطع و همه جانبه با رشد روز افزون ارتجاع جلگه گری از سقوط انقلاب ، اولین پاسخی است که میتوان برای " چه باید کرد ؟ " یافت . بخصوص که گسترش جو اختناق و سرکوب آزادیها و همپا از همه ، تصویب قانونهای بنفع ارتجاع " در مجلس روحانیون " ! ! این احتمال را بوجود آورده است که ادامه " روند اختناق و سرکوب آزادیها و همچنین تصویب قانونهای بنفع ارتجاع انحصارگر ، که موانع زیادی را در سر راه نیروهای پیشگام ایجاد کند و حرکت متشکل آنها را متوقف ساخته از همکاری ، همکاری و همفکری آنان جلگه گری کند ، از طرف دیگر ، تمام این سرخوردگان از روحانیت ، به این حقیقت

بقیه در صفحه بعد

— اینجا است که به این حقیقت می رسیم که اتخاذ " تانکیت سکوت " در مقابل ارتجاع حاکم ، تا چه میتواند به معتر شدن این شکاف کمک کند و پیشگامان مردمی را آسیب پذیر تر سازد .

واقع شده اند که "مازوه" ایدئولوژیک - استرانیژیک "ناوایی است که باید در فعال کم کارهای خوش بردارند و اگر این کم کارها را حیران کنند باید در انتظار سربوست سومی باشند که انقلاب مشروطیت نیز بدان دچار شد! بنابراین، دومی، باشی که برای "چه باید کرد؟" میوان یافت، برداشتن به یک کار "ایدئولوژیک - سیاسی" در میان طیف معتمدین و روشنفکران و سپس گسترش آن به میان توده‌هاست. اما همانگونه که گفتیم هیچکدام از این نیروهای پیشگامی که از روحانیت سر خورده اند و امید خوش را از آن برده اند، در این تک ندارند که این کار "ایدئولوژیک - سیاسی" باید در کادر حرکت "سید جمال - شریعتی" صورت پذیرد و در ادامه مسیر آنان باشد. اما آنچه که مورد اختلاف است و باید همه باشد، در مورد چگونگی ادامه این مسراست. و همه پیشگامان مردمی به این سؤال رسیده اند که برای تحقق آرمانها و ایده آلهای مکتبی خوش، چگونه باید دست بکار شویم و بپرویم؟ صحیح اما نافی کسبی "سید جمال - شریعتی" را کامل کنیم؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، لازم است که ابتدا به یک بررسی کلی برآمده از حرکت پیشگامان مردمی قبل از انقلاب (عمدتاً - سالهای ۵۰ و ۵۱) بپردازیم) تا با جمیع دیدهای نقیص حرکت آنها، بتوانیم بیش از پیش به موقعیت کنونی حرکت خوش واقف گشتیم و بر اساس موضوعیهای صحیح، خط حرکت سید جمال - شریعتی را دنبال کنیم.

۴ - عوامل نگین قدرت روحانیت و در انزوای قرار گرفتن پیشگامان مردمی:

چنانچه از یک نظرگاه کلی، جریانهای قبل از جنبش بکمال وسیع، اخیر مردم را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم، به عوامل موثر در به قدرت رسیدن روحانیت در جریان انقلاب اخیر، و منوی شدن پیشگامان حقیقی مردم بی خواهیم برد. در این رابطه، اگر بپذیریم که کمترین این عوامل، عدم وجود یک سازمان مشکل مکتبی است که بتواند حرکت مردم را در کانال صحیح هدایت کند و از انحراف مسیر انقلاب و هیز رفتن نیروها جلوگیری نماید. و نیز اگر بپذیریم که وجود همین خلا بود که سبب شد تا جریان روحانیت که از یک شکل و اسامی نسبی بر خوردار است جای خالی پیشگامان مردمی را براحتی پر نماید - صورت مساله بدین شکل تعبیر خواهد کرد که: پس چه عواملی سبب شد تا یک چنین خلا، تشکیلاتی - رهبری در جنبش اخیر مردم را ایجاد شود؟ در پی گیری جریانهای حاکم بر جو مبارزاتی سالهای ۵۰ به دوطرف حرکت عمده بر می خوریم که سایر حرکتها را فرعی را تحت الشعاع خویش قرار داده اند: ۱- یکی سازمانهای نارین پیشگامی که، در یک وضعیت رقابتی با سازمانهای چریکی مارکسیستی قرار گرفته بودند و بخاطر اینکه موقعیت پیشگام بودن خوش را حفظ کنند، دست به اتخاذ استرانیژی زود سر نظامی زده بودند. ۲- اینها که بیشتر تحت تاثیر وقایع بهمن ۴۹ و بعدها خرداد ۵۱ قرار داشتند، حرکت تنویر خوش را رها کرده و ادامه آن را موکل به پس از شروع استرانیژی مسلحانه نمودند و معتقد بودند که "تئوریهای آنها تنها در جریان عمل مسلحانه است که کامل میگردد". اما همانگونه که بعدها علشان نشان داد، این تصور آنها کاملاً اشتباه بود ۳- و باعث شد تا ضربات کوبنده ای (از ناحیه) ایدئولوژیک و بالطبع تشکیلاتی) به آنها وارد گشته و از مسراصلی حرکت خویش منحرف شوند و با در مراحل ابتدائی آن متوقف بمانند. خط حرکت دوم که تقریباً "به موازات خط اول شکل گرفت، حرکت شریعتی بود. شریعتی در همان اوان (سالهای ۵۰ به بعد)، حرکت خویش را استرانیژی "پیام - خون" (با "شناخت - عمل") آغاز نمود. وی در نظر داشت که ابتدا با ایجاد یک جریان عمیق اعتقادی - سیاسی، بیشتر مکتبی اجتماعی پیشگامان مردم را بالا ببرد (استرانیژی "پیام" و از این گذر، حقایق نهفته در متن قرآن و سنت را برای نسل نشسته ای که ایده آلهای خوش را در هیچکدام از جریانهای فکری موجود نمی توانست بپاید، بازگو کند و بدینوسیله، زمینه را برای یک مبارزه مسلحانه که بر مبنای شناختهای مکتبی - اجتماعی شکل گرفته باشد فراهم سازد (استرانیژی "خون") (۱).

شریعتی از سال ۴۹ مرحله اول استرانیژی خویش را آغاز نمود و سعی کرد تا با ارائه اسلام و تشیع راستین، موج اعتقادی تازه ای در جامعه سکون گرفته آن زمان ایجاد کند و اسلام را از صورت سنتهای متحجر و آداب و عادات تکراری وی هدف در آورده و چهره راستینش را نمایان سازد. وی در این راه موفقیت زیادی بدست آورد و توانست تا حدود زیادی خلا ایدئولوژیک موجود را پر نماید. و نسل تازه ای را تربیت کرد که دیگر به اسلام به چشم یک سلسله خرافات قومی و مذهبی نگاه نمیکرد، بلکه آنرا یک ایدئولوژی حرکت آفرین و مسئولیت را می دید.

۱- لازم به تذکر است که ما عمداً "حرکتها را بر مبنای می کنیم.

۲- اشاره به سخنان شریعتی است در این باب، در گفتارنش

روشن شناخت اسلام.

با وقتی شماره ۲۰۱ در انتهای مقاله

که انسانهای به سکون بنسبه و نومید را به آئینه ای روشن، امیدوار ساخته و به حرکتشان وامدارند ...

به این ترتیب، می بینیم که در جو مبارزاتی سالهای پنجاه، دو خط حرکت عمده را می توان برآورد: یک خط استرانیژی "خون - پیام" را دنبال میکرد و دیگری استرانیژی "پیام - خون" را. اما همانگونه که ادامه مبارزات این دو خط، نشان داد، تنها، خط دوم یعنی حرکت شریعتی بود که توانست به موفقیت برسد (البته مرحله اول آن یعنی "پیام") و خط اول، به علت استرانیژی غلطی که در پیش گرفته بود، نهایتاً "به بن بست رسید و توانست استمرار خویش را حفظ کند. شریعتی، پیوسته در این تلاش بود تا این سازمانهای پیشگام را به اشتباه خویش واقف سازد و از وجود آنها نیروی سارده که پیشنوا، حرکت او باشند و به همین دلیل، در مابینهای مختلف، این پیشگامان مردمی را دعوت به رها کردن "عمل" و برداشتن به "شناخت" می نمود (۲) و به ایشان متذکر میشد که: "ما مرحله" شناخت" (با پیام) که خود، بخشی از "عمل" یا "خون" است)، بطور نسبی تکمیل نگشته باشد، نمیتوان دست به "عمل" زد.

اما مسافانه، این سازمانهای پیشگام که "پراکسیس" سازنده را رها کرده و اسیر "پراگماتیسم" گشته شده بودند. نه تنها دعوتهای مکرر شریعتی را بی پاسخ گذارده و بلکه حرکت او را یک حرکت فردی قلمداد کردند و از همگاری و این شد که امروز دارای ورزیدند و انتظار داشتند که او را تسلیم حرکت خود کنند؟

اما شریعتی، که به راه خوش ایمان کامل داشت، مجبور شد به تنهایی، آن را بپیامد و در خطی جدای از خط حرکت این سازمانها به فعالیت بپردازد و همانگونه که گفتیم، وی توانست در عرض مدت کوتاهی (نسبت به بپرویم) کامل ساززه مکتبی - اجتماعی) بازدهی قابل توجهی ایجاد کند. اما عدم همگایی نیروهای پیشگام با وی سبب فرسایش رانندگی و بازده کار او شد و حاصل آن این شد که امروز ناهیدیم. نیروهای پیشگام در فقر ایدئولوژیک بسر میبردند و همین مساله مهمترین مانعی است که در راه آنها ایجاد شده و نیز مهمترین عاملی است که خلا تشکیلاتی - رهبری پیش از انقلاب را بوجود آورد و سبب شد تا امروز روحانیت با تکیه بر احساسات مذهبی مردم، این خلا را پر نماید.

نهادت ما پیشگام شریعتی سبب شد تا مسیر حرکت وی پس از خودش ناپیوده بماند. خصوصاً که دو عامل عمده دیگر نیز به قطع این حرکت کمک نمود: یکی عدم وجود یک جریانی که بتواند خلا شریعتی را پر کند که این خود، بدلیل عدم همکاری سازمانهای پیشگام مذکور با وی بود، و دیگری آغاز مبارزات مردم و وارد صحنه شدن روحانیت به عنوان قطب اساسی رهبری این مبارزات.

در این رابطه، سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران، در تابستان سال ۱۳۵۵ لزوم نگین خود را حس کرد و برای شکل سازمانی بخشیدن به حرکت مردم، جهت ادامه بپرویم، سید جمال - شریعتی، لازم دید که صورت تشکیلاتی بخود بگیرد. از آن زمان، این سازمان تمام تلاشش را در این جهت گذاشت که از یک طرف فعالیت خود را بیشتر در زمینه تدوین ایدئولوژی متمرکز کند و از طرف دیگر حرکت پیشگامان مردمی را در یک شکل سازمانی، انسجام بخشد. و این حرکت ادامه داشت تا در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ پس از طی تقریباً ۲ سال کار درون سازمانی با اتخاذ استرانیژی "پیام - خون" برای ادامه حرکت سید جمال - شریعتی اعلام موجودیت کرد و کار خود را با انتشار ارگان رسمی اعتقادی - سیاسی خود یعنی "آرمان مستضعفین" آغاز نمود.

نتیجه از آنچه گفته شد میتوان چنین نتیجه گیری کرد که: عمده ترین عامل حاکمیت یافتن روحانیت و به انزوای رفتن پیشگامان مردمی در مقطع کنونی، عدم وجود یک سازمان مشکل مکتبی است که بتواند حرکت مردم را در یک کانال صحیح هدایت کند. اما عاملی که سبب شد تا تشکیلات یک چنین حرکت سازمان یافتنی در شرایط کنونی ناممکن گردد، گرایشهای یک بعدی و پراگماتیسمی سازمانهای بود که با موقعیت مناسبی که در سالهای ۵۰ داشتند می توانستند با همکاری شریعتی، یک حرکت اصیل مکتبی را پایه ریزی کنند اما نکردند. و اگر این مساله را موشکافانه تر بررسی کنیم، باید بگوئیم که گرایشهای این سازمانها به عمل و اصلاح مطلق دادن بیان، سبب شد تا از نظر "شناخت" عقب بمانند و در نتیجه با گرفتار شدن در پراگماتیسم، به بن بست مبارزاتی برسند" بنابراین بطور خلاصه میتوان گفت که "فقر ایدئولوژیک" اساسی ترین عاملی بود که باعث شد تا در جو پیش از انقلاب، یک سازمان مشکل و اصیل مکتبی نتواند موجودیت پیدا کند و خلا رهبری موجود را جریانی روحانیت پر سازد. چنانچه بر این عامل، مساله "ضعف در برقراری حداقل ارتباط لازم با مردم" را نیز اضافه کنیم، مساله ایجاد مشخص تری بخود میگرد.

اگر این نیروهای پیشگام، از همان ابتدای شریعتی همگاری میکردند و به توصیه های بی دریغ و حتی اعلام خطرهای او توجه می نمودند،

۱- به مقاله "پراکسیس اساس است با پراگماتیسم؟" مراجعه شود.

انقلاب مردم، به کام روحانیت سربوست و پیشگامان مردم، اینچنین در انزوای قرار میگیرند و سربوست باطلوم و ابهام آمیز بر فضای پس از انقلاب، حاکم می گشت.

آری عدم همگایی سازمانهای پیشگام، با حرکت شریعتی - ضعف ایدئولوژیک آنها - به بن بست رسیدن آنان پس از سالهای ۵۰ - عدم توانایی در برقراری ارتباط با مردم ... همه و همه عواملی بودند که دست بدست یکدیگر داده و یک خلا تشکیلاتی - رهبری را در مبارزات مردم ایجاد کردند. و از آنطرف، روحانیت که از پایگاه مردمی نسبی محکم و هم چنین تشکیلاتی نسبی برخوردار بودند توانست همراه با قاطعیت بی چون و چرای رهبر انقلاب، حرکت انقلاب را سرعت بخشد و خلا مزبور را پر کند.

از کجا آغاز کنیم؟

اکنون پاسخ این سؤال برای ما روشن میشود که در این شرایط چه باید کرد؟ حال باید برسیم که "از کجا باید آنرا آغاز کنیم؟

همانگونه که بررسی حرکتها پیشگامان قبل از انقلاب برای ما روشن ساخت، استرانیژی شریعتی (که پاسخ "چه باید کرد؟" (ماست) یک استرانیژی "پیام - خون" و یا "شناخت - عمل" بود. و نیز علت شکست سایر جریانات موجود در زمان شریعتی، اتخاذ استرانیژی زود سر "خون - پیام" بود. اما از آنجا که شهادت شریعتی و حاکمیت یافتن روحانیت بپرویم، حرکت او را برای مدتی قطع کرده است، در مقطع کنونی، ضروری ترین کار برای پیشگامان مردمی، عبارتست از تلاش برای ادامه و کامل نمودن بپرویم، حرکت او. البته، بی بردن به این مساله که شریعتی مسیر خود را با یکجا ادامه داده و نا به حد پیشرفت و بازدهی داشته اولین وظیفه ایست که بپیشگان راه او پیش روی خود دارند. چرا که پاسخ "از کجا آغاز کنیم؟" آنان در پی بردن به همین مساله نهفته است.

از جمیع دیدگاه آنچه گفته شد، میتوان چنین نتیجه گیری کرد که جنبش کنونی مردم ما، از دو ضعف اساسی رنج میبرد: ۱- ضعف ایدئولوژیک ۲- ضعف پیشگامان در برقراری حداقل ارتباط لازم با مردم. و اما ضعف ایدئولوژیک از آنجایی میشود که استرانیژی "پیام - خون" شریعتی ابر مانده است و در حقیقت انقلاب اخیر مردم، از زمینه ذهنی لازم که عبارتست از یک کار ایدئولوژیک بوده ای، محروم است. این مساله، خود عامل پیدایی ضعف دوم است چرا که اگر شیوه عملکرد شریعتی را بررسی کنیم خواهیم دید که او، به موازات اینکه ضعف اول را بر طرف میکرد و روشنفکران مذهبی را غنای ایدئولوژیک می بخشید، صرفت تا ضعف دوم را نیز بر طرف نکند و بتدریج پایگاه توده ای خود را محکوم سازد آنجا که امروز ناهیدیم که علیرغم اینکه ارتجاع حاکم، در تهران و آشکار مرتبا "او را و راه او را می گوید و سعی در عادی جلوه دادن و حتی طرفدار روحانیت شان دادن او دارد، اما پایگاه مردمی او بقدری محکم است که ارتجاع در طرف و نیی او عاجز مانده است.

واقعاً اخبار اصفهان، همدان و تهران دهنده ای بود به ارتجاع، که حتی پس از مرگ شریعتی هم قادر نیست او را تضعیف کند و چهره مردمی اش را مسخ نماید. ارتجاع حاکم بر اساس یک برآمده از قبل تعیین شده به کمک عده ای از باصلاح روشنفکران تازه بدوران رسیده، در شهرهای مختلف شروع به سیاسی بر علیه شریعتی نمود تا پایگاه توده ای او را از بن بستر و برای این منظور سخنرانیهای پر علیه او ترتیب داد، اما با مقاومت شدید مردم مردم و بن حقیقت سلخ را در یافت که حتی پس از مرگ شریعتی نیز قادر نیست با او در افتد. و اگر در این ماجرا، پیام فوری رهبر انقلاب که باز به پشتیبانی غیر مستقیم بود بود از این حرکت ارتجاعی مرتجعین در لباس مذهب، صادر نشد، صرفت تا حرکت ضد ارتجاعی مردم شکل گسترده ای بخود بگیرد.

بنابراین دومین ضعف اساسی پیشگامان مردمی در شرایط کنونی دارا نبودن یک پایگاه مردمی است که بتوانند بدین وسیله، حرکت خود را با مردم در میان گذارند. خصوصاً پس از مرگ طالقانی که ارتجاع با پشتگیری رهبر انقلاب، تمام سگرهای مردمی را تسخیر کرده و همه رابه تبعیت بره و از خوش و ادا ساخته است تا بر طبق ملاحظات نفسانی خود، بهر طرف کوشاوت، آنها را حرکت دهد. مستقیم ترین نتیجه این کار، سرگردان شدن هر جمعیست مردم در شیوه، و بازتابهای حاصل از شیوه است.

اینها همه می تواند گویای این حقیقت باشد که اتخاذ استرانیژی مسلحانه در سال ۵۰، یک حرکت زود سر بوده است و این تصمیم می - بایست در سال ۵۵ گرفته میشد که در آن شرایط به علت کار ایدئولوژیک وسیعی که توسط شریعتی صورت گرفته بود زمینه کاملاً مساعدی برای عملیات مسلحانه فراهم شد بود.

و امروز هم، اتخاذ تاکتیک صبر و سکوت و چشم انتظار بازگشت مردم بسوی پیشگامان بودن، نوعی سر هم بندی کردن و سازش غیر مستقیم در اصل باز ارتجاع است. چرا که مرگ طالقانی، کلیه سگرهای

مردمی را در اختیار ارجاع قرار داده است و دیگر سکوت نمی نواذد حتی در آگاهاری مردم دانشه باشد.

آزاده، مردی دلف "ایدئولوژیک - سیاسی" حنی در بین پشگامان ما بجوی منحص شده است و "مفرد ایدئولوژیک" در میان مردم بیداد میکند. از سوی دیگر، پشگامان حقیقی مردم، هیچگونه پمودی با آنان ندارد و در ابزرای کامل بسر میبرد. و سنا چیزی که در این حواکم میباید پشگامان مردم را امید وار سارد، وجود پاره ای آرایدهای دمگراس است که به آنها این امکان را میدهد که لافلا با یکدیگر حرف بربند و تصمیم بگیرند که "چه باید کرد؟" و "از کجا باید شروع کرد؟" و این خود بهترین سهلالت ممکن در این شرایط است که ما میتوانیم با سود جستن از آن، بندربخ ضعف دوم خویش را نیز برطرف سازیم و با رشد افکار توده ها، پایگاه مردمی خویش را تحکیم بکنیم. پس چرا در این موقعیت حساس و خطیری که همه چیزمان در حال نابودی است و مردم ما "تبدیل" خوش بر میبرند و سرنوشت آینده اسلام و این ملت در این شب رقم زده میشود، ساکت بنشینیم و امید داشته باشیم که مردم خود بخود بسوی ما باز گردند؟ آخر این ملت چگونه میتواند باور کند که کدکچرا امروز به اسم اسلام به خود اومیدهند، اسلام را ستین نیست؟ یا سکوت ما؟ یا با فریادهای آگاهی بخش ما؟ فریادی که به آنها بگوید اسلام "آن" نیست و "این" است! شاید هم می خواهیم با سکوت خویش "وحدت" جامعه را حفظ کنیم؟...

بنابراین، در پاسخ "از کجا آغاز کنیم باید گفت که نخستین برنامۀ حرکت ما، باید به جریان انداختن یک سازماندهی و برنامه ریزی باشد که بتواند یک حرکت ایدئولوژیک سازمان یافته را در ادامه تکاملی حرکت سید جمال - شریعتی طرح ریزی کند و با هماهنگ نمودن فعالیتهای پشگامان، تمام توان آنها را در این جهت، بخدمت گیرد. و بدینوسیله رهز رفتن نیروها اتخاذ موضعیگیرها و تاکتیکیهای انحرافی مانع گشته و از بسیاری دوبار مبارکهای خود کاربها (حرکتهای فردی) جلوگیری نماید. و بالاخره به پشگامان مردم، این فرصت را بدهد تا در سیر انجام مسئولیتهای حقیقی خویش از توانی، بیشتر و قدرتی عظیم تر بهره مند شوند تا بتوانند با مصلالت، مشکلات و موانع راهشسان قاطعانه تر و هماهنگ تر برخورد نمایند. ست اصلی و مضمون اساسی چنین حرکتی، در نهایت، برنامه ریزی عملی و گسترش و تحکیم و تضمین پیوند با مردم برای انتقال دساوردهای خویش بدانان می باشد. که این رسالت، دومین مرحله حرکت آنان را تشکیل میدهد.

در این صورت است که میتوان از جو سیاسی موجود، بنحو مطلوبی استفاده کرد و این امکان را برای پشگامان فراهم نمود تا بجای مثلاً دهنونه ساختن در روستاها این کار را به حزب حاکم بسپارند و خود بعنوان یک نیروی سیاسی قدرتمند در صحنه مبارزات میهنان تنبیت شوند.

در این رابطه، آنچه را که ما برای شروع، مفید تشخیص داده ایم، ایجاد یک تشریع عقیدتی- سیاسی است بعنوان ارگان مبارزاتی پشگامان مردمی که در این ارگان می بایست مسائل مختلف پشگامان در رابطه با جنبش مردم و همچنین مسئولیتهای کلی و مرحله ای آنان از زوایا تئوریک مورد بررسی قرار گیرد. و مسائل سیاسی روز نیز از دریچه اعتقادی تجزیه و تحلیل شود.

اگر این تشریع بتواند حرکت خویش را صد در صد مکتبی و صحیح انجام دهد، خواهد توانست با بسیج همه جانبه نیروهای پشگامان اصل یک جریان ایدئولوژیک - سیاسی را در ادامه سید جمال - شریعتی ایجاد کند. اولین نتیجه مثبتی که از این طریق بدست می آید، طرد و نفی ارتجاع و دساوردهای فرهنگی منجمد و سکون زای آنست که حتی مهمترین دساورده انقلاب با یعنی قانون اساسی نیز در چارچوب این فرهنگ منجمد دارد شکل می گیرد.

دومین نتیجه مثبتی که میتوان از این کار گرفت، ایجاد زمینه ذهنی برای مردم است که بر مبنای آن، انقلاب بتواند هر روز باورور شود. و این امر باین دلیل است که زمینه ذهنی مردم ما را در جریان این انقلاب، فقط یک سری فتوای رهبر انقلاب تشکیل میداده است و اکنون لازمست که هر چه زودتر این زمینه ذهنی واقعی، جای خود را به زمینه ذهنی حقیقی بدهد.

از دیگر نتایجی که میتوان از این کار گرفت، این است که با انتشار محتوای ایدئولوژیک - سیاسی ارگان در سطح پشگامان، میتوان هم به کیفیت و هم به کمیت نیروهای پشگامان افزود و در این راه، انتشار تحقیقات ایدئولوژیک - سیاسی بصورت جزوات و کتابهای جداگانه، امری ضروری است تا از این طریق بتوان به تکمیل فعالیتهای ارگان مزبور پرداخت.

نهم و تدوین گزارشات مستند از مناطق مختلف و واقعیاتی که در رابطه با شرایط اجتماعی کشور ما صورت می گیرد توسط اکپ های کار

آزوده، و سپس انتشار این گزارشات و تحقیقات و در اختیار نیروهای فعال قرار دادن آنها نیز یکی از مهمترین وظایفی است که در مقابل ما قرار دارد. زیرا از این طریق میتوانم از واقعنیهای جاری مناطق مختلف و نظرات و دیدگاههای روسای و شعاری مردم مطلع شوم و به موازات آن، به علل و عوامل ریشه ای مبارزات توده ای در رابطه با اقلیتیهای مختلف بی ببرم و برای آنها راه چاره بنایم.

از آنجا که ارتجاع روز بروز با ایجاد جو عدم اعتماد در مردم، از فعالیتهای نیروهای پشگامان جلوگیری میکند و از جمله این فعالیتهای بخش و فروش ارگان و نشریات وابسته است، بنابراین از جمله وظایف دیگر ما در مقطع کنونی این است که تا حد امکان در بخش و فروش این نشریات همکاری و همکاری کنیم.

و السلام علی من اتبع الهدی

پاورقی ها

(۱) - شریعتی در دعای انتهای کفراس شهادت، و پس از شهادت استرانی در مرحله ای خویش را مشخص میکند. در قسمتی از این دعا میگوید: "آنها که رفتند (پشگامانی که به شهادت رسیدند) کاری حسینی کردند (یعنی استرانی "خون" را برگزیدند) و آنها که ماندند (خود را و سایر پشگامان) باید کاری ریشنی کنند (یعنی سلاح را به رمن گذاشتند استرانی "بیم" را انتخاب کنند) و گرنه زردی اند". در این قسم شریعتی استرانی یعنی خود را "بیم" معرفی میکند و در قسمتی دیگر از همین دعا خطاب به حسن می گوید: "و اما تو ای حسن... ای امان ما و ملت ما، تاریخ فردای ما، کالبد زمان ما به تو و خون تو محتاج است". این سخن شریعتی نشان دهنده این است که وی استرانی سلطان را نیز قبول دارد اما در موقعیت زمانی خود، آن را تجویز نمی کند و میگوید که "تاریخ فردای ما به تو و خون تو محتاج است" یعنی که پس از سیری شدن دوران "شناخت" و انتقال "بیم" به "ناس"، نوبت استرانی "خون" خواهد رسید. بنابراین استرانی - سیاسی که شریعتی مبارت بوده است از "بیم - خون".

همچنین، وی در همین دعا، آنجا که به بررسی حرکت زینب و حسین میپردازد، یک طرافت خاصی بکاربرد ماست تا بدینوسیله استرانی خویش را در زمان خودش مشخص کند و آن اینکه ابتدا از زینب سخن گفته و سپس از حسین، و حال آنکه حرکت حسین قبل از زینب بوده است! و با ابتکار، شریعتی میخواهد بگوید که در شرایط کنونی، ما احتیاج به "بیم" (رسم داریم به "خون" حسین! خصوصاً آنجا که خطاب به زینب میگوید، "زینب! با ما سخن بگو". و یا در جای دیگر میگوید، "ای خواهر، ای که قافله سالار کاروان اسیران ما را نیز در پی این قافله با خود بیا")

برای اینکه نشان دهیم او، براساس استرانی زینب عمل می کرد، قسمتی از این دعا را که خطاب به زینب ایراد کرده است با قسمتی از داستان حسن و محبوبه که در حقیقت بیان عملکرد خودش می باشد، مقایسه می کنیم. در این دعا میخوانیم:

"تو ای زینب! ای زبان علی در کام (شخصی کننده استرانی "بیم" زینب) با ملت خویش حرف بزن (یعنی که ما نیز نیاز به "بیم" خود داریم)... زنان ملت ما، ایان که نام تو آتش عشق و درد بر جانهای ما افکند، به تو محتاجند. بیش از همه وقت، جبهل ازبکیو بهاسارت و ذلتنان نشاندۀ است و غرب از سوی دیگر به اسارت پنهان و ذلتنان ما نشان می کشاند و از خویش و از تو بیگانه شان میسازد. آنان را از استحمار کینه و نو، از بندگی ستهای بوسیده و دعوتهای عفن، از ملعبه تمصب قدیم و رفتن جدید، به نیروی فریاد هایی که بر سر یک شهر، شرفاوت می گوید و پاهای یک قصر، قصر خیاوت و قدرت، را می لرزاندی، بر آشوب! تا در خویش برآشوبند، و تار و بود این پرده های عینکوت فریب را بدرزد، و تا در برابر این طوفان بر باد دهنده ای که از غرب وزیدن آغاز کرده است، ایستادن را بیاموزند. و این ماشین هولناک را - که از او یک بازپنج جدید می سازد، باز برای استحمار جدید"، برای "انقلاب جدید"، برای برگردان "بیم" فراغت و برای بلیدن حریصانه آنچه که سرمایه داری بازار میآورد... و خود را از حرم های اسارت قدیم، و بازارهای بی حرمت جدید، به امانت تو، نجات بخشد."

در اینجا، شریعتی، وظیفه ای را که در گذر استرانی زینب در زمان خودش می بایست بفرماید اجرا در آید بیان میکند و در داستان حسن و محبوبه، نشان میدهد که خودش این وظیفه را انجام داده است و بنابراین حرکتش در گذر استرانی زینب بوده است. در قسمتی از این داستان می خوانیم:

"واقعت بر ستهای، رآلیسته، یعنی آنها نیک تمسليم وضع موجودند، میگفتند. امروز فرهنگ عوض شده است، تولید عوض شده است، آموزش عوض شده، پرورش عوض شده، الگوها عوض شده، امروز تب ایدۀ آل زن، دختر، دیگر زاندار کینست، زینب نیست، فاطمه و خدیجه نیست، خانم توشگی است، بریزیت بارد و است، گزوکوش است، اینها بتهای

این فرسند، بنهائش تسلند، اسوه های دختران ما هستند. شب و روز براس این ارزشها آنها را پرورش میدهند، آموزش میدهند...

معلم میگفت (خود شریعتی). اما معجزه انسانی این قدر را به دختر ما میتوان بدهد که اگر برگردد و به فرهنگ خودش، برگردد به ایمان خودش، با تاریخ خودش پیوند پیدا کند، با این ایمان و این سرچشمه زانندگی و سازندگی اسلام رابطه پیدا کند، میبوه خود را علیرغم چیزمان و حاکمیت مطلق روابط تحمیلی غرب و قرن، اخلاقی بسازه، دگرگون بسازه، و چهرة ای نفی کننده همه واقعهها شود و به پنجاه سال تلاش و نوظنه برای تبدیل چهره دختر ما، از یک زن مسلمان، به یک عروسک بشود، فرنگی، بگوید. نه!

چگونه میشود؟ این یک خیال محال است، یک ایده آل، یک

ذهنیت گرانی مجرد صرف تحقق ناپذیر!

معلم میگفت (خود شریعتی). چرا... چگونه؟ مثل کی؟ مثل

محبوبه! "

(۲) - شریعتی در کفراس "روش شناخت اسلام"، با صراحت این مساله را عنوان می کند که ما تاکنون اسلام را شناخته ایم و نباید که بدون شناخت اسلام، وارد عمل شویم و آنگاه از روشنگران و پشگامان مردمی دعوت می کند که بجای "عمل" به "شناخت" رو بیاورند. در

اینجا قسمتی از این کفراس را نقل می کنیم.

"... غالب روشنگران در سالهای اخیر اینطور فکر می کنند که دیگر حرف زدن فایده ای ندارد و از "درد" سخن گفتن بیهوده است. تاکنون همیشه حرف میزدیم اما از درد می گفتیم و هیچگاه کاری نکردیم

و وارد عمل نشدیم. بنابراین باید به دوزان حرف خاتمه داد و هر کس برای اصلاح شهر و خانواده اش باید وارد مرحله عمل شود. بنظر من در این مورد یک نوع سهل انگاری پیش آمده است، زیرا ما تاکنون حرف نمی زدیم و از درد سخن نمی گفتیم و درباره درد، تحلیل و دقت علمی درست نمی کردیم، بلکه فقط از درد می نالیدیم و بدیهی است که از درد نالیدن بی ارزش است.

ماناکنون هیچوجه درباره درد راهروانی و اجتماعیان درست حرف نزده ایم. گاه ممکن است این اشتباه پیش آید که خیال کنیم ما دردها را می شناسیم و باید بی درمانش برویم، اما متأسفانه باید گفت که ما دردها را نمی شناسیم.

کسانیکه وارد عمل شدند و مشکلات و انحرافات و بدبختی هائی را که در مرحله عمل انسان تجربه میکنند، دیدند و تجربه کردند خوب می فهمند و احساس می کنند که تا چه حد در باره درد کم حرف زده ایم! و در باره شناخت دردها و فسادها و انحرافات، آگاهیمان اندک است! حتی در باره عقاید و مکتب اعتقادی و مذهبی مان نه تنها به اندازه کافی حرف نزده ایم، بلکه "اصلا" حرف نزده ایم.

چگونه ما میتوانیم بگوئیم که دردها را می شناسیم و به اندازه کافی حرف زده ایم و حالا نوبت عمل است؟ در حالیکه ما جامعه مذهبی هستیم و باید مبنای عملمان مذهبمان باشد و هنوز این مذهبمان را نمی شناسیم... من نمی دانم چگونه میتوانیم ادعا کنیم که مرحله شناخت و حرف تمام شده و هنگام عمل رسیده است! من نمی خواهم بگویم که

وقت عمل نیست، همیشه حرف زدن و عمل کردن و همیشه شناختن و به کار بستن باید با هم توأم باشد و این سنت پیغمبر اسلام است... این ادعای ناشیانه ای است که بگوئیم خیلی حرف زده ایم و دیگر نباید حرف زد. ما فقط خیلی نالیده ایم و منم معتمد که نالیدن از درد را باید کنار گذاشت و در باره درد و از درد "عالمانه" سخن گفت. باید مکتبی که به آن معتقد هستیم، مبنای کار و تفکرمان و عملمان باشد کسانیکه در کشورهای اسلامی و کشور خودمان وارد عمل شدند و خواستند کاری کنند و اجتماعشان را اصلاح نمایند، همه رنجهایشان یا کم ثمر بود و یا بی ثمر، چرا که وقتی وارد مرحله عمل شدند نمی دانستند چه باید بکنند و مسلم است که تا وقتی که ندانیم، چه میخواهیم؟ نمی دانیم که چه بکنیم.

این است که اولین وظیفه ما شناخت مذهب و مکتبمان است و ما...

بعلت فشار اقتصادی زیاد خواهشمندیم هرچه زودتر وجوه آرمان، بیم و نشریات وابسته به نشریات مستضعفین را به حساب شماره ۷۱۵۸ بانک صادرات شعبه ۴۸ میدان امام حسن واریز نمایند.

سای اسرار تسخمن
حسان حمیوری اسلامی سس جباراه لالوزار
سار زوهر، شند دوه

هشدار به آنان که خود می اندیشند و از اندیشیدن دیگران نمی هراسند

خورده و عقب نشسته است!

باید هشیار و بیدار بود، که سیستم های ارتجاعی بناگاه در لباس ضد مردمی با مردم روبرو نمیشوند. بلکه همگی همگام با مردم و همراه با ایشان پیش آمده و سپس برایشان حاکمیت یافته اند! (۲۰۳ بقره)

چرا تمام تلاشتان در این است که توده های ناآگاه را بره و از بدنبال خود بکشید؟! چرا مکتب راهدف ساختهاید و اینهمه اسلام را بعنوان هدف مبارزات مردم به رخ ایشان می کشید و حال آنکه خودتان هیچ از این اسلام نمی دانید؟! اسلام، وسیله است نه هدف! وسیله ای برای هدایت مردم! چرا شعور و خود آگاهی ناس را قربانی آن اسلام ذهنی و ناشناخته خویش می کنید؟!

شما که از غول عظیم اختناق و خفقان ساواک در رژیم قبیلی رنج می بردید، آیا هراس از این ندارید که این حرکت شوم و ضد مکتبی اتان، ساواکی بمراتب قویتر و وحشتناکتر از رژیم قبیلی برای فرزندان راستین انقلاب تدارک ببینید؟!

چرا پیوسته بر آنید تا پیشگامان حقیقی مردم را در مردم حل کنید و با اشتباه راه بردن مردم، بین آنها و پیشگامان شان فاصله بیندازید؟ این مردمند که خود باید تصمیم بگیرند که آیا بدنبال پیشگامان خویش براه افتند و یا نه! پس چرا پیوسته تلاش می کنید تا به مردم راه نشان دهید؟! چرا نمی گذارید خودشان انتخاب کنند و افکارشان پس از قرنهای سکون و انجماد که اجداد روحانیاتان برایشان تدارک دیده بودند، به حرکت درآید و به مستقل بودن عادت کند؟!

راستی، چرا از آگاهی مردم وحشت دارید؟ چرا امر به کوری مردم می کنید؟ چرا آزادیها را می گیرید؟ چرا درهای زندان را بر روی فرزندان دلیر خلق گشوده اید؟ مگر فراموش کرده اید که این زندانها، لانه های تاریک و کوری بودند که مردم با چنگ و دندان خویش آنها را گشودند؟ چرا قبل از سرکوبی خلقهای محروم، به درد دل آنها نمی رسید. و حقوق پایمال شده اشان را بدیشان باز پس نمیدهید؟! چرا اول آنها را قتل عام می کنید و سپس بفکر رفع تنگناهای اقتصادی اشان می افتید؟!

چرا هر که بره و از مطیع شما بود، عقاب وار در دستگاه رژیم شما صعود میکند؟! این عمل شما، آینده شومی را برای ملت تدارک می بیند! چرا "آمرین بالقسط من الناس" (آل عمران) را کنار زده اید و "حاسدین اذا حسد" (۳ فلق) را حاکم ساخته اید؟! بدانید که مبارز اصیل آنست که در تداوم مبارزه و کوران عمل انقلابی هرگز نلغزد و در این راه، آنکس که به راست گرایش یافت اگر انقلابی هم باشد، "لیحبطن عملک"، اعمالش تباه و نابود است (۶۵ زمر).

چرا پیوسته در تلاشید تا علت های اساسی درد را با رفرمکاریهای خویش، آب و رنگ بزنید و درد اصلی مردم را از یادش ببرید؟! مطمئن باشید که چشم پوشی از این علتها و دردها، شما را نابود خواهد کرد و چون شما خود را بنام اسلام و مدافع اسلام جازده اید، مرگ شما، مرگ اسلام است، مرگ قرآن است، مرگ حقیقت است...! چرا پیوسته در

چرا با آزادی به ستیز برخاسته اید؟ چرا خود را مبلغ و حامی اسلام جلوه می دهید و در عین حال، آزادیهای خدا دادی انسان را از او سلب می کنید و اختناق و خفقان را جایگزینش می سازید؟!

چرا اگر خود را مومن به حقانیت اسلام و حامی آن میدانید، از بیان آزادانه افکار و عقاید، وحشت و هراس دارید؟! و مردم را از بررسی عقاید مختلف بر حذر میدارید؟! مگر ندانست که افکار و عقاید در تراحم و برخورد است که رشد می کند؟

چرا نمی پذیرید که حاکمیت اختناق، معرف مظلومیت گروهی، و ظالمت گروهی دیگر است؟ و آیا مگر جز اینست که مظلومیت، قاطع ترین حربه است در دست مظلوم؟!

چرا نمی گذارید دیگران سخنان را بگویند و از سخن گفتن آنان اینقدر میهراسید؟ مگر جز این است که حیات مکتبها در اختناق است. همانگونه که اسلام در زمان رضا خان و فرزند ناخلفش، اینگونه بود؟! چرا می خواهید "منی" را قبل از "عرفات" و "مشعر" انجام دهید و تازه، قربانی شما نیز در "منی"، تمام دستاوردهای ارزنده فکری و مکتبی انسانها باشد؟!

چرا اینچنین از دیدن افکار و عقاید مخالف بر خود می لرزید و بوحشت می افتید؟! مگر این امام صادق (ع)، امام راستین امت نبود که پس از دیدار با "ابی العلاء معری" که عقاید مادی و ضد خدایی داشت میگوید:

لا قیته و رایت الناس فی رجل والدهرفی ساعه والارض فی داری!
- ابی العلاء را ملاقات نمودم و آنگونه بود که تمام بشریت را در چهره او دیدم، و همه روزگار و ابیدیت را در ساعتی، و پهنه زمین را در خانام یافتم!! "

آیا هنوز هم ادعای شیعه امام صادق بودن را دارید؟! ...

آیا از دیدگاه شما نباید ارزش انسانهایی که با فکر و بینش و مکتب صحبت می کنند و برای عقیده اشان مبارزه کرده و می کنند، برتر از مومنین مقدسی باشد که به زینب و امام سجاد می گویند: اگر شما را کشتند و اسیر نمودند چه ربطی به اسلام و خانواده پیامبر دارد؟!

چرا حریت و آزادی و آزادی فکر و عمل را نمی پذیرید؟ چرا با دستان مفرضان اینچنین گور اسلام را می کنید؟ اگر اسلام شما جرأت و یارای مقابله با مکتبهای مخالف را ندارد، بگذارید اسلام جعفری و بینش امام صادق با قدرت و جرأت، به مقابله با افکار مخالف بپردازد! چرا هر که بهتری اندیشد، از اجتماع دورتر است؟ و چرا ملاکها و معیارهای اصیل اسلامی و قرآنی یعنی مجاهدت، علم، تقوی و عمل را به لباس و تسبیح و ریش بدل کرده اید؟!

نگذارید مکتبهای مخالف، در مظلومیت واقع شوند و از آن موضع، به شما که خود را مظهر اسلام میدانید و متاسفانه و بدبختانه اینچنین نیز پذیرفته شده اید، بتازند، چرا که اسلام در طول تاریخ حیاتش پیوسته نشان داده است که در مقابله با ظالم، موفق بوده و او را شکست داده است اما در مقابل مظلومی که وسیله ای در دست قاسط بوده است، شکست

تلاشید تا ارگانهای جاسوسی خویش را در راه نابودی "آمرین بالقسط" بکار اندازید؟! و چرا نمی پذیرید که سرمایه داری، غیر از سرمایه است؟! سرمایه داری مرض است و سرمایه موضوع! چرا اینگونه از جهل مردم استفاده می کنید و مبارزه پیشقروال فکری مردمی را با سرمایه داری، بصورت مبارزه با سرمایه جلوه می دهید؟! و چرا نمی پذیرید که "سرمایه" در اسلام یک اصل است که حاصل تلاش و کوشش انسانهاست (لیس للانسان الا ماسعی) و سرمایه داری یک مرض است که باید قاطعانه معالجه شود؟!!

چرا اقتصاد را در این موقعیت حساس، نوعی گرایش حیوانی و خریبت تلقی می کنید؟ و مگر اقتصاد یکی از ارکان اساسی زندگی انسان و مکتب اسلام نیست؟! چرا مخالفت با مکتبهای مخالف را با مخالفت با اقتصاد یکی گرفته اید؟! اسلام منهای اقتصاد، رهبانیت است! شاید که شما طرفدار آنید!!

شما که اینچنین ناشیانه و ناآگاهانه با مکتبهای مخالف به ستیز برخاسته اید و در این راه آنچنان پیش رفته اید که اقتصاد را و توحید را از مکتب اسلام (البته اسلام خودتان) حذف کرده اید تا بدینوسیله با این مکتبها به مخالفت برخیزید، باید بدانید که بهترین طرفداران هر عقیده ای، دشمنانی هستند که خوب و ناشیانه به آن حمله می کنند. برای

کوبیدن یک حقیقت نباید خوب بدان حمله کرد، بلکه باید بد از آن دفاع نمود!

ارتباط حقیقی خود را با مردم قطع نکنید و در برج عاج خویش و در غیاب مردم برای آنان تصمیم نگیرید. زیرا مردم راندیدن و از مردم سخن گفتن و برای آنها تصمیم گرفتن، خیانت است به ایشان. چرا اینقدر می کوشید تا اسلام را در "لباس" معرفی کنید و نه در "شناخت"؟! چرا مردم را به اسطوره سازی وادار می کنید؟ بدانید که این اسطوره سازی مردم است که مرگ انقلاب را بدنال دارد. مردم را بخود واگذارید تا دوستان حقیقی و مدافعان راستین حقوقشان را شناخته و دنبال کنند، از هشیاری مردم نهراسید چرا که بیداری و آگاهی آنان در رابطه با حرکت آگاهی بخش پیشگامان مردمی، امری جبری است.

انقلاب، عبارتست از دگرگونی در نظام ارزشها، اما اکنون کدامیک از ارزشها را دگرگون یافته می توان دید؟! بنابر این بجز حرکت مردم، به چه چیز این جنبش میتوان "انقلاب" گفت؟

مردم ما از هر گونه آگاهی بی بهره اند، و تا ملتی آگاهی نداشته باشد "راس" است و نه "رای" بنابر این چرا هرکاری که به میل و اراده خود می خواهید انجام دهید آنرا متکی به "رای" مردم میدانید؟! در صورتیکه تا اینان تبدیل به "رای" نشوند، تکیه بر نظرات ایشان امری جاهلانه است و اگر معتقدید که چنین نیست، پس چرا سقیفه رانمی پذیرید؟ آیا از این مجلس باصطلاح خبرگانتان شرم ندارید؟! چه ملاکی را بعنوان ارزش انسانی و اسلامی انتخاب کرده اید که اینان را خبرگان مردم بدانید؟! چرا در تلاشید تا اکنون که مردم نمی فهمند و آگاهی ندارند برای آنان قانون تصویب کنید تا فردا نتوانند از زیر بار آن شانه خالی کنند؟! چرا قانون اساسی آنان را بر اساس جهل و ناآگاهی توده ها و خود خواهی و قدرت طلبی خود بیان می نهید؟! مشروطیت و قانون

اساسی اش مهر بطلانی بود بر کلیه قانونهای اساسی انحصار طلبانه و ضد مردمی و از جمله قانون اساسی مجلس روحانیون شما! بفکر قضاوت نسلهای آینده باشید! اگر تاریخ آینده خود را بخوانید خواهید دید که ارتجاعی ترین افراد جامعه را به عنوان خبرگان مردم برگزیده اید! آیا اینان واقعا "به حقوق مردم آشنا هستند؟ آیا اسلام را بخوبی می شناسند؟ البته اسلامی را که در حوزه های انحصار گرای خویش خوانده اند و چیزی جز یک مشت سنتهای تکراری و خرافات ضد مکتبی نیست آری!

چرا سنگها را بسته و سگها را رهانیده اید؟ چرا شیرها را در قفس کرده اید و روبهان را در مردم؟! چرا اینهمه از آزادی و آزادگان می هراسید و از نغمه های شوم جندگونه خویش، کاردی ساخته اید تا حلقوم شباهنگهای حق و بسته را به تیغ کشید؟!!

چرا دل در کام "موش" ان بسته اید، سر در دیار "روبه" ان و پشت بر جنگل "آهو" ان؟

اگر به مردم و سرنوشت آنها می اندیشید، آنان را آگاه کنید و اگر نمی توانید، بگذارید دیگران که میتوانند انجام دهند.

چه کسی بهتر از خود مردم میتواند به خویش فکر کند و برای خود تصمیم بگیرد؟ تصمیمات از قبل تعیین شده خود را به رای این مردمی که همچون عروسکان خیمه شب بازی شما هستند نگذارید، و آیا استبداد بجز این است؟

استبداد یعنی یکی ببندید و دیگران عمل کنند و آیا اکنون چنین نیست؟

چرا کاری کرده اید که مردم به یاس و نومیدی برسند؟ مگر از این کار چه سودی می خواهید ببرید؟ چرا حقیقتها را از مردم پوشیده می دارید و اجازه نمیدهد تا بفهمند که چه برایشان میگذرد؟! و چرا.....؟

اعتقاد ما به اسلامی است که نه بصورت یک عقیده رهبانی و درون گرا و فردگستر از زندگی مادی و واقعیات اجتماعی، بلکه بصورت مکتبی است که از ایجاد گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی - مستقما با واقعیات زندگی انسانها در تماس است و به دردها، نیازها، آرزوها و آرمانهای عینی و این جهانی آنها پاسخ میگوید.

پایه این مکتب، مبتنی است بر مسئولیت فردی و جمعی، عزت و قدرت و حکومت و رهبری!

این مکتب شامل فرهنگی دنیا گراست که آخرت را انعکاسی از دنیا میداند چرا که از نظرگاه این فرهنگ، دنیا مقدم است بر آخرت و آخرت دنباله منطقی و ادامه تسلسل علت است.

اقتصاد در این مکتب، اصل است چرا که "معاد" از آن کسانی است که "معاش" داشته باشند (من لامعاش لا معادله) و کسی که نان ندارد و گرسنه است "بابد" که با شیر برهنه، بر "نمای مردم" بشورد! زیرا که او با جامعه پیوند ارگانیک دارد و بنا بر این مسئولیت گرسنه ماندن او بگردن تمام جامعه است (ابوذر).

مکتبی است با جهنگری ضد اشرافی که با طبقات حاکم یعنی ملا (زورمداران)، با مترف (زرمداران) و بارهان (شرعتمداران) که همیشه تاریخ و در همه ادیان گذشته، یکی از طبقات حاکم محسوب میشده اند، مبارزای آشتی ناپذیر دارد.

هدف نهایی این مکتب، استقرار عدالت و برابری جهانی است (۲۵ حدید) تا بتوان در ظل آن، اجتماعی ساخت که افرادش در جریان سید معبودی تکامل خویش، بر اساس آگاهیهای کسب کرده اند، برپای عدالت اقتصادی و اجتماعی رسیده باشند "و آزادی" انسان را معنای غیر بورژوازی آن (یعنی مکتبی آن) تحقق بخشیده و بدینوسیله زمینه را برای ادامه جریان ربه تکامل حرکت خویش مهیا ساخته باشند.

بر این مبنا، فلسفه تاریخ از نظرگاه این مکتب، مبتنی بر پیروزی قطعی و مقدر توده های محکوم و تحت ستم و به ضعف گرفته شده جهان و حاکمیت آنها بر زمین است. و تحقق این امر زمانی است که هدف نهایی این مکتب، به تحقق خویش رسیده باشد.